

۱۳۳۹ ، ۱۳۳۹ موقعی که مرحوم علم از دبیرکلی حزب مردم کنار رفت بنده هم از حزب مردم کنار رفتم . . هیچ فعالیت سیاسی دیگری نداشتیم تا موقعی که حزب رستاخیز تشکیل شد . میدانید حزب رستاخیز برحسب آن بیانی که اعلیحضرت کرده بود متکی بود برچند اصلی که همه ایرانیها غیر از آنهایی که مخالف رژیم بودند عضو می شدند . خوب هرکس که اعتقاد دارد به رژیم شاهنشاهی هرکس که اعتقاد دارد به قانون اساسی و هرکس که اعتقاد دارد باین اصول انقلابی عضو حزب رستاخیز است ، خوب ما هم طبیعتاً " عضو حزب رستاخیز بودیم مثل همه . لازم به " آنکت " نوشتن و برگ عضویت و کارت عضویت نبود . همه ایرانیها عضو حزب رستاخیز بودند مگر اینکه کسی میگفت " من نیستم . آنرا هم گفتند کسی هم که میخواهد بگوید نیستم ، میگویند نیستم و بشرطی که اگر فعالیت خرابکارانه ای نکند آزاد است باشد البته بعداً " نقل برایتان خواهم کرد که توی حزب رستاخیز چگونه فعالیت کردم و چطور به مقام دبیرکلی اش رسیدم . بهر صورت دیگر ما رسیدیم و از دبیرکلی هم کنار رفتیم تا موقعی که دیگر مواجه با انقلاب شدیم .

سؤال : ببخشید آقای دکتر باهری شما که از حزب توده آمدید بیرون هیچ آزار و اذیتی از طرف حزب توده ندیدید چون میگویند . . . .

آقای دکتر باهری : آزار و اذیت . . . . نه یعنی بنده را . . آزار . . ولی چرا تهمت و افتراء و بدگوئی و اینها ، چرا خیلی شد ، خیلی شد . ولی نه آزار دیگری نه . تهمت و افتراء چرا ، برای اینکه حرفهای زشت زدن ، حرفهای چیز زدن خیلی ؛ ولی نه آزاری به بنده نکردند . البته بعدها برایتان نقل خواهم کرد که اینها در اروپا کوشش کردند که مجدداً " من را در حلقه خودشان و ( Circle ) " سرکل " خودشان وارد کنند ، اما بنده چون شناخته بودم دیگر نمیتوانستم قبول بکنم . اینکه قبول نکردم و نرفتم و از نظر افراد آنهایی که با اصطلاح نوکر نبودند ، جاسوس نبودند که ، تعدادشان البته خیلی کم بود ، من با افراد دیگری که عضو حزب توده ماندند هیچ خصومتی نداشتم مسئله ، تشکیلات بود ، مسئله ، رویه بود و الا من با هیچکدامشان خصومتی نداشتم ولی آنها چرا ، آنها همیشه نسبت

بمن خصوصا " بعد از اینکه بنده همکاری با علم را انتخاب کردم ، خیلی، خیلی ناراحت شدند ، حرف توی حرف می‌آید یک مطلبی دیشب یادم آمد : موقعی که جنازه علم را برمیگردانند بنده در فرودگاه مهرآباد رفته بودم برای اینکه استقبال کنم از جنازه علم . تردیدی نیست یک رفیق عزیز من ، همکار من مرده است در خارج ، می‌آورند جنازه اش را ، وقتی آوردند من خیلی متاثر بودم شدیداً " و گریه می‌کردم، تردید نیست . یکی از همین قدیمی های حزب توده برای من پیغام داده بود که فلانی چرا اینهمه خودش را سبک کرد ، من گفتم نمی فهمم من روی جنازه دوستم گریه میکنم . کاره ای هم نبودم آن موقع دیگر ، من گفتم من روی جنازه دوستم دارم گریه میکنم ، خودم را سبک کردم ! اگر غیر از این می‌کردم آدم بدی بودم ، سبک بودم . منظور من اینست که اینها این اندازه چیز نداشتند که مثلاً " گریه کردن من بر مرده " یک دوست عزیزم را اینها بحساب منفی و بنام این که من خودم را سبک کردم ، یک ذلت مثلاً " ... ذلت مجدد را برای خودم قبول کردم و بخودم تحمیل کردم ، اینطور تلقی میکردند . خوب خیلی خیلی از این بابت ها .. این آزارهای رفتاریشان چرا زیاد بود . اما نه مثلاً " برای من تروریست بفرستند ... نه از این حرفها نداشت .

سؤال : شما آشنائی تان با مرحوم علم چطور شروع شد .

آقای دکتر باهری : خوب حالا بعد ... چرا دارید عجله میکنید این جزو خاطرات من است که بعداً " باید به تفصیل برایتان بگویم و نقل بکنم . حالا عرض کنم که بنده فکر میکنم که از بیوگرافی من چیز مهم مانده و یک چیز دیگر هم شاید آخرش راجع به خانواده ام ، آن چیز مهم راجع به مذهب من است ، چون بیوگرافی بایستی بهر حال هویت شخصی را از همه لحاظ نشان بدهد . من ا خانم ، مسلمانم و شیعه اثنی عشری . البته نگوئید که خوب طبیعی است ، تو در خانواده روحانی بدنیا آمدی ، مسلمان مادرزادی ، نه : من مسلمان مادر زاد بودم اما میدانید آن مسلمانی که توی خانه من آموخته بودم و تلقین شده بود بمن مسلمانی متکی به غیب بود ، متکی بر مغیبات بود . دین بر مبنای متافیزیک و مغیبات . من مثل همه اشخاص وقتی که مواجه شوند با منطق های " راسیونل " و مخصوصاً " باعلومی

که متدشان متد " پوزی تی ویسم " ( Positivism ) است ، اگر اهمیت بدهند بآنچه که میخواهند و بآنچه که فکر میکنند ، نسبت بدین تردید میکنند . من در آن روزهای اولی که فیزیک خواندم و شیمی خواندم و یا معادلات ریاضی آشنا شدم بهر حال با مجموعه منطقی که ارتباط دارد با " پوزی تی ویسم " خوب طبیعی بود . اگر بخواهم همه حرفها را جدی بگیرم بایستی تردید کنم و همانطور بود . عجیب است که من این تردید را هم بیان میکردم ، بهمین جهت بعضی از اطرافیان من مرا بی دین و لامذهب تلقی میکردند . بعداً که بنده فلسفه شرق را خواندم ، برخلاف همه اشخاصی که وقتی وارد فلسفه میشوند گمراه میشوند ، من وقتی فلسفه شرق را خواندم و به صفات خدا آنطور که الهیون میپردازند آشنا شدم شروع کردم و معتقد به خدا شدم ، معتقد بامنطق ، البته نه خدا در شکل یک موجودی مثل آدم ، خدا بعنوان یک مبداء نظام ، یک کلی از همه معادلاتی که خلقت را تشکیل میدهد . همین کلی که در ذهن انسان هم وجود دارد . و بعدها بتدریج که مطالعه میکردم دیدم که اسلام دین فطرت است . فطرت یعنی چه ؟ فطرت یعنی ملخص کلی که این معادلات اصلی را تشکیل میدهد دیگر ، که توی آدم هست و آدم قبولش میکند . من دیدم که در قرآن هست میگوید :  
وَمَالِيَ لَا أَعْبُدُ إِلَّا اللَّهَ قَدْ خَلَقْتَنِي مِنْ طِينٍ  
وَمِنْ نَارٍ مِنْ لَدُنْكَ وَخَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ كَوْنًا  
هست نشوم . تسلیم یعنی عبادت آن چیزی که فطرت میگوید نکنم . یعنی خدا دیگر . من دیدم اسلام دین فطرت است ، اسلام دین فطرت است باین جهت الان هم موحدم هم مسلمانم .

سؤال : بعد شما ... نماز میخوانید روزه میگیرید .

آقای دکتر باهری : نه

سؤال : بچه هم بودید نمیکردید

آقای دکتر باهری : با سختی ، با اکراه مادرم مرا وادار میکرد نماز بخوانم ولیکن روزه میگرفتم . مخصوصاً " وقتیکه در دربار بودم یادم میآید روزه میگرفتم .

نمیدانم شاید یک عسرتی در آن بود باین جهت چیز میکردم . خاطر میآید یک روزی مرحوم علم یک " کوکتیلی " داشت . مراهم دعوت کرده بود بآن " کوکتیل " ماه رمضان بود ، عصر بود آوردند جلوی من " درینک " ( Drink ) که من بخورم ، من رد کردم . کسی پهلوی من نشسته بود . شاید یک فرنگی پهلوی من بود ، او گفت که فلانی روزه است ، نمیدانم آدم . بعضی اوقات یک چیزهایی از دوستانش می بیند . مرحوم علم مثل اینکه خجالت کشید که بگوید من روزه هستم وگفت که فلانی رژیم دارد ، گفتم نه فلانی عبادت میکند ، خداگفته من روزه بگیرم ، روزه میگیرم . بعد برای اینکه اطاعت بکنم ، هیچ فلسفه اش هم کاری ندارم من تسلیم حکم خدا هستم و عبادت میکنم ، مسئله نه رژیم هست نه ... بلی ، حالا آن روز هم گذشت رفت . بهر صورت بنده عرض کنم که تکالیف مذهبی ام را انجام نمیدهم و نماز نمیخوانم ، میخواندم ، گاهی اوقات ، روزه حالا نمیگیرم . ولی قرآن را بعنوان یک کتابی که از آن استفاده میکنم زیاد میخوانم .

سؤال : ببخشید شما گفتید که وقتی که رفتید توی فلسفه شرق دوباره به مذهب رو آوردید بعد وقتیکه وارد حزب توده شدید چطور .

آقای دکتر باهری : بعد برایتان عرض خواهم کرد که حزب توده بهیچوجه متناقض ، آن حزب توده ای که ما میدیدیم ، بعداً " برایتان خواهم گفت . حزب توده یک مغز داشت و بعد یک تظاهر خارجی ، یک موج خارجی داشت . ماتوی آن موج خارجی بودیم خانم ! ما در آن موجی بودیم که از آزادی صحبت میکرد ، در آن موجی بودیم که از عدالت اجتماعی صحبت میکرد ، در آن موجی بودیم که مربوط بود به ایستادگی در مقابل خارجی . مادر تهران نبودیم ، مادر شیراز بودیم خانم ! حالا برایتان نقل خواهم کرد این مطلب را . بهر صورت بنده شیعه هم هستم ، مخصوصاً " از نظراینکه وقتی دقت میکنم می بینم شیعه با حکومت مذهب مخالف است . این مطلب خیلی جالب است . که شیعه در واقع در مقابل خلافت امیه ، بنی امیه و خلافت عباسی ایستاده است ، شیعه ، ائمه شیعه هیچکدامشان حکومت که نمیکردند . در حالیکه خودشان را نایب پیغمبر میدانستند ، امام میدانستند ، رهبر میدانستند ولی حکومت نداشتند ، با آنها مخالفت میکردند ، میگفتند آنها بنام مذهب

حکومت می‌کردند .

سؤال : ولی امام رضا که قبول کرد ولیعهد مامون بشود ...

آقای دکتر باهری : میدانید خانم این مطلب از نظر تاریخی قابل توجه است .  
نمیدانم من خیلی جهات تاریخی را ... بنده آن چه که چیز میکنم اینست که عرض  
میکم من شیعه هستم باین دلیل و شیعه هستم بیک دلیل دیگری ، باز ، شیعه هستم  
برای خاطر اینکه امام دوازدهم غایب است، و شیعه هستم برای خاطر اینکه برحسب  
اعتقادات شیعه امام دوازدهم غایب هست ، نه نایب عام دارد و نواب خاصش  
هم فوت کردند بعد از خودش . بنا براین جامعه ما ، یعنی در جامعه اسلام کسی  
وجود ندارد که بنام اسلام حرف بزند ، بنام اسلام حکومت بکند این مطلب از دو  
نقطه نظر مهم است . یکی اینکه باین ترتیب حکومت یک مکتب هر چند دین باشد ،  
این میسر نیست . باین تئوری که شیعه دارد، حکومت مکتب دیگر میسر نیست .  
لازم بگفتن نیست که حکومت مکتب است در عصر حاضر که آزادبهارا محدود و مقید  
میکند . اگر قرار شد که زما مداران یک مملکتی برحسب یک مکتب و در آن شکلی  
که خودشان تفسیر میکنند حکومت بکنند، مردم آزادی ندارند . این کشور های  
کمونیستی چرا آزادی ندارند ؟ برای آنکه زما مداران آن مملکت میخواهند برطبق  
اصول کمونیسم، آنهم در شکلی که خودشان تفسیر میکنند، حکومت بکنند . اینست که  
آزادی نیست . شیعه امکان اینکه از دیانت اسلام ، از مکتب اسلام یک عده ای  
بهره برداری کنند و حکومت بنا مش بکنند و آزادی مردم را مثل اینکه حالا محدود  
و معین کردند قدغن کرده تعطیل کرده ، و شما ملاحظه میکنید می بینید که من  
وقتی شیعه هستم ، من وقتی مسلمان هستم آنوقت دیگر با حکومت جمهوری اسلامی  
نمیتوانم موافق باشم . این اصلاً مسئله ای نیست که آمدند ما را زدند، در بدر  
کردند و بیرون کردند . جنگ قدرت بوده ، زدند ما را بیرون کردند ، ما هم  
یک روزی زورمان میرسید میگرفتیم اینهارا حبشان میکردیم ، میگفتیم اینها  
آدمهای خرابکارند . اما مسئله اینست که من با اینها مخالفم و بانهائی که  
صدای مرا می شنوند و حرف مرا گوش میکنند هشدار میدهم و میگویم که نمیشود در  
رژیمی که مکتب حکومت میکند در آن رژیم برای مردم آزادی باشد و حکومت شیعه

با اعتقاد به غیبت امام، با اعتقاد به انتظار قدغن کرده که کسی بنام اسلام حکومت بکند. بنا بر این حکومت یک محلی هست که بایستی " پراگ ماتیک " فلسفه " پراگ ماتیک " فلسفه ای که مطابقت میکند با احتیاجات روز، راهنمایی " دی ری ژان " ( Dirigeant ) ها و رجال و حکمرانان، این آزادی میتواند تأمین باشد. از طرف دیگر با زمن به شیعه معتقد هستم بخاطر اینکه اصولاً من با انقلاب مخالفم. ببخشید به انقلاب یک معنای خاصی بعضی اوقات داده بودند، سابقاً این معنا عبارت از این بود که یک تحول برای یک پیشرفت، یک تحول سریع برای یک پیشرفت. اما بنده انقلاب را اینطور معنا میکنم بمعنای عادی: " اعمال خشونت برای واژگون کردن یک ارزش‌های و استقرار یک ارزش‌های جدیدی، یا برای واژگون کردن یک ارزش‌های و ایجاد یک بلبشو و یک بی‌نظمی و یک بلوا و یک آشوب ". من با انقلاب مخالفم. من انقلاب را هیچ در این معنای اعمال خشونت هیچ راه ترقی، راه " پروگرس " ( Progres ) راه پیشرفت نمی‌شناسم. تمام انقلاباتی که در تاریخ شده پشت سرش آشوب، هرج و مرج، قتل و کشتار بوده. لیکن اگر مردم یک جامعه ای، همانطور که تئوری انتظار اقتضا دارد، منتظر باشند که کارها از طریق تحول درست بشود، از طریق رفرم درست بشود، این یک انتظار صحیحی است، و بهمین جهت بنده الان در صحت استعمال کلمه انقلاب نسبت به رفرم‌هایی که محمد رضا شاه در طی سلطنتش انجام داد تردید میکنم. گو اینکه همان موقع‌ها خود من بعنوان اصول انقلاب از آن رفرم‌ها یاد میکردم و همین الان هم وقتی که راجع به اصول رستاخیز میگفتم، گفتم اصول انقلاب. اما واقعاً آن اصول، اصول اصلاحی رفرم بود، انقلاب نبود. برای اینکه هیچ خونریزی هیچ اعمال خشونت هیچ چیزی نبود بلکه یک رفرم بود. بهر صورت منظور بنده اینست که من خداپرستم. مسلمانم، شیعه هستم و در این راه با رفرم با اصلاح تدریجی موافق و معتقدم و مومنم. از انقلاب، اعمال خشونت با دعای واژگون کردن ارزش‌هایی که میگویند مندرس است و جان‌شین کردن ارزش‌های نو مخالفم و غیر ممکن میدانم و اساساً حکومت هر مکتبی هر چند اسم دین داشته باشد، این را مطابق اعتقادات مذهبی خودم، خلاف آزادی میدانم، خلاف پیشرفت میدانم، خلاف بروز استعدادها و شگفته شدن استعدادها تلقی میکنم، این بود مذهب من. حالا راجع به خانواده ام بنده صحبت بکنم. بنده

دیر ازدواج کردم . و شاید هم علتش این بود که خیلی به زندگی اطمینان نداشتیم که ازدواج نکردم . وقتی هم که ازدواج کردم بنا بر ضرورت شغلم ازدواج کردم ، من وقتی که ازدواج کردم وزیر دادگستری بودم ، اواخر دوره وزارت بود . البته از آن موضع وزارت هم استفاده نکردم که بروم از فامیلهائی که ارتباط دارند و صاحب نفوذند استفاده کنم . با یک فامیل نجیب متوسطی مثل خودم ازدواج کردم . اما ازدواج کردم برای خاطراینکه دیدم مرد مجرد نمیتواند مصدر کارهای مهم باشد . هرچند هم مسلط بر نفسش باشد . هرچند هم در معرض اغوا قرار نگیرد ، ولی زبان مردم را که نمیشود جلویش را گرفت که . اینست که وقتی بنده دیدم که وارد کارهای عمومی شده ام و مصالح عمومی را در طی مشاغلی که بعهدہ خواهم گرفت در دست من خواهند سپرد ، برای اینکه بتوانم از عهدہ این امانت بخوبی بر بیایم . فکر کردم که بایستی زن بگیرم ، و عجیب است بشما بگویم درست یکی دوهفته قبل از اینکه ازدواج بکنم والا حضرت اشرف را دیدم ، یک ناهاری ما را دعوت کرده بودند در کاخشان و تهاار میخوردیم ، بمن میخواستند لطفی کنند و چیزی کنند ، گفتند چرا زن نمیگیری ، گفتم که قربان من زن نمیگیرم و اتفاقاً دوهفته سه هفته بعدش که من زن گرفته بودم باز ایشان مرا دعوت کردند و من رفتم با آنجا ، تا رسیدم بمن گفتند که بمن دروغ میگوئی ، گفتم چه دروغ گفتم ، گفتند تو آن روز بمن گفتی زن نمیگیرم . پریشب نصیبری به اعلیحضرت گزارش داده که تو زن گرفتی ، گفتم نصیری چرا گزارش داده ، زن گرفتن که یک کار خصوصی است ، گفتند که نه پاسبان در خانه ، خانم شما که شما آمدید و رفتید گزارش داده به شهربانی و رئیس شهربانی هم گزارش داده بشاه . دیشب شاه در کاخ که بودیم فرمودند که تو زن گرفتی . گفتند چرا خبر ندادی . گفتم آخر یک کار خصوصی است من به کی بگویم ، پیش آمد است . این را بشما من میگویم آخر اشخاصی که زن می گرفتند ، قدیم بعضی ها میرفتند از شاه اجازه می گرفتند که ما می خواهیم زن بگیریم ، بعضی ها اینرا بمن گفتند ، من گفتم بابا این چه ربطی بشاه دارد که من میخوام زن بگیرم . اصلاً برای چه من بشاه بگویم که من میخوام زن بگیرم . اصلاً دلیل ندارد بهرحال بنده عرض کردم دیرزن گرفتم و علتش هم این بود و اگر تاخیر کردم برای اینکه بزنگی اطمینان نداشتیم . اگر هم با این تاخیر گرفتم باز باین دلیل بود و خداوند هم از این ازدواج به

بنده سه تا بچه داده است، پسر من که یکی دوماه هست که ۱۸ سالش شده، دختر من یکی شانزده سالش است و دختر دیگری هم دارم که ۱۳ سالش است. خوب عرض کنم که تمام کوشش من الان اینست که آنها در اینجا خوب درس بخوانند و خوب تربیت بشوند. اما همیشه یک غصه ای برای من هست. من آرزویم بود که اینها را برای ایران خوب تربیت کنم. متأسفانه نشد... بلی، نمیدانم در هر حال سرنوشت اینها چه میشود. بلی، امیدواریم که حوادث آینده ما را خوشحال کند و بهر حال این بچه ها سرانجامی پیدا کنند. این بود گزارش احوال من بعنوان بیوگرافی خودم که کوشش کردم ضمن بیان بیوگرافی خودم مختصات زمان هم تا حدودی که اقتصای بیان بیوگرافی داشت، شرح داده باشم. اما باید عرض کنم که من وقتی وارد جامعه شدم که رضا شاه از مملکت رفت و من از اینجا شروع کردم هم بکار کردن برای تامین معیشت خودم و خانواده ام و خواهرم و هم شروع کردم به فعالیت سیاسی. بنابراین هر مطلبی که بخواهم بگویم از اینجا شروع میشود. خاطرات ایام من بنام یک عضو فعال چه از نظر شغلی چه از نظر سیاسی از اینجا شروع میشود. البته این ادامه خواهد داشت بطور طبیعی تا امروز با استثنای فاصله سال ۱۳۲۶ تا اواخر ۲۶ تا اوایل سال ۱۳۳۳ که بنده برای تکمیل تحصیلاتم به اروپا رفتم و آن چند سال در واقع خاطرات تحصیلیم هست که شاید از نظر سیاسی اهمیت شایسته ای نداشته باشد ولی معذک در ضمن اینکه بطور مستمر خاطرات خودم را نقل خواهم کرد. در این دوره هم اگر حوادثی بنظر من برسد که از نظر تاریخ ایران اهمیت داشته باشد از نقلش خودداری نخواهم کرد. این بود بیوگرافی من حالا من در اختیار شما هستم از هرجا که میل داشته باشید شروع بکنم بـ بیان خاطرات خودم.

سؤال: شما بفرمائید وقتی که تحصیلاتتان را تمام کردید و رفتید بشیراز و آن جمعیتها را تشکیل دادید درست است؟

آقای دکتر باهری: یعنی بنده تحصیلاتم را که تمام کردم رفتم برای اینکه خدمت سربازی را انجام بدهم، شاید اینهم ذکرش در بیوگرافی ام ضروری بود فراموش کردم خوب شد که حالا متذکر شدم. بنده بلافاصله پس از خاتمه تحصیلاتم،



تعطیلات تابستان که گذشت مراجعه کردم به اداره<sup>۱</sup> وظیفه عمومی و خودم را معرفی کردم که طبق تشریفات اعزام من بخدمت وظیفه انجام بشود . از معاینه طبی هم گذشتیم و حتی روزی را هم که مقرر کرده بودند برویم مراجعه کنیم که ما را طبق معمول بفرستند به دانشکده افسری ، به اداره<sup>۲</sup> نظام وظیفه مراجعه کردیم . ولی آنروز ما را مرخص کردند و معلوم شد که دانشکده افسری تعطیل است و دانشجو نمی پذیرد . بنابراین ماهم از خدمت وظیفه آن موقع مرخص شدیم و معاف شدیم ، و بعدها هم فرصتی از برای انجام این خدمت نبود و چند سال قبل از اینکه به اروپا بخواهم مسافرت کنم ، چون ضرورت داشت برای تحصیل پاسپورت با اداره<sup>۳</sup> وظیفه مراجعه کردم و معافی نظامی خودم را گرفتم . بنابراین یادداشت باید کرد که بنده خدمت وظیفه را متاسفانه انجام ندادم . بلی ، و بهر صورت بعد از اینکه دیدم خدمت وظیفه میسر نیست انجامش ، مراجعه کردم به کانون وکلای دادگستری و پروانه وکالت گرفتم . البته بعضی از دوستانم علاقه داشتند که در تهران مشغول کار بشوم ، ولی ترجیح دادم بروم به شیراز . بنابراین ملاحظه میفرمائید که من موقعی وارد جامعه میشوم که جامعه گرفتار یک دگرگونی هست . رضا شاه رفته در مملکت یک تحول عظیمی اتفاق افتاده . در این موقع است که من شروع بکار میکنم . در این موقع هست که بنده فعالیت اجتماعی و سیاسی را شروع میکنم . حالا اگر میل داشته باشید باید از همین جا شروع کنم .

سؤال : بفرمائید ولی قبل از اینجا شروع کنیم میخواستم از شما بپرسم که شما خوب تشریح کردید آن شوقی را که ما در شما داشت که شما را بگذارد به یک مدرسه لائیک به یک مدرسه غیر سنتی ، میخواستم به بینم همان شوق و ذوق را ایشا داشتند برای برداشتن چادرشان ، یا مردم شیراز برای تغییر لباس ؟ چون شما آن دوره رضا شاه را یادتان است و می توانید بفرمائید .

آقای دکتر باهری : این مطلب خیلی مهمی هست که بنده بآن اشاره خواهم کرد و شاید این نشانه ای هست از یک بحران عمیق و طولانی که جامعه ما روبرویش قرار گرفته . اگر اجازه بفرمائید در موقعی که راجع به جهت نظامی که رضا شاه به مملکت داد ، راجع باین مسئله صحبت خواهم کرد . برای خاطر اینکه این مسئله اجبار مردم

به پوشیدن لباس خاص و همچنین اجبار زنها در آن موقعی که محیط بهیچوجه آماده نبود، به برداشتن چادر، این جزئی بود از برنامه خاص رضا شاه برای جهت دادن به جامعه ما، و مسئله جهت دادن به جامعه ما مربوط میشد به یک بحران خیلی سابق و بحرانی که شاید در آن موقع فکر میکردند حل شده است، ولی حل نشد و هنوز هم حل نشده است و بسیاری از مشکلات اجتماعی ما ناشی از این بحران است. اگر اجازه بفرمائید بتدریج این مطلب را عرض خواهم کرد. پس اجازه بدهید خاطراتم را از همان موقعی که رضا شاه رفت و بنده شروع کردم بکار و همراه با اشتغالی که در جامعه داشتم بنام وکیل عدلیه، بکارهای سیاسی هم چون علاقه داشتم پرداختم. موقعی که رضا شاه رفت، نظامی را که رضا شاه آورده بود برای مملکت ما این نظام سست شد. توجه داشته باشید میگویم سست شد و نمیگویم این نظام از بین رفت. در این معنی بعداً "ملاحظه خواهید کرد که یک ملاحظه خاصی دارم. علت سست شدن این نظام هم این بود که قدرتهای کوچکی که در زمان رضا شاه وجود داشتند مجدداً احیا شدند. علاوه بر این یک نسلی در زمان رضا شاه ظهور کرده بود و بوجود آمده بود رشد کرده بود و یک تربیت خاصی پیدا کرده بود این نسل هم داشت خودش را می شناخت. و می فهمید که یک ارزشی دارد، می فهمید که یک موجودیتی دارد، می فهمید که بایستی نقشی داشته باشد در جامعه ایران. این نیروی جدید هم یک قدرت جدیدی شد. قدرتهای سابق راهم که رضا شاه تعطیلشان کرده بود. قدرتهای کوچک دیگر، آنها هم احیا شدند و اینها در شرف درگیری بودند. بنابراین نظامی که رضا شاه آورده بود، نظم را نمیخواهم بگویم که نظم مختلی شد ولی نظم سستی شد نظامی که انسجام سابقش را نداشت. اینجا سرکار یا هرکس دیگری که این مطالب را می شنود اگر بتاریخ ایران آشنا نباشد میگوید چطور شد که با رفتن رضا شاه اصلاً نظامی را که رضا شاه آورده بود منحل نشد، این نظام چرا از بین نرفت. علتش وجود شرایطی بود که به قانون اساسی ایران استمرار داد. علاوه بر این مجلسی هم که در زمان رضا شاه مشغول کار بود مجلس دوازدهم آنها هم ادامه حیات داد و حتی انتخابات دوره سیزدهم که در زمان رضا شاه انجام شده بود آن انتخابات هم معتبر شناخته شد. قبل از اینکه تفصیل بیشتری راجع باین موضوع بدهم. بهتر است که به استمرار قانون اساسی بخصوص توجه بکنیم. قانون اساسی ایران، قانونی که

مبتنی است اول بفرمان مظفرالدین شاه و بعد متمم قانون اساسی و بعد اصلاحاتی که چه در زمان رضا شاه و چه بعد از رضا شاه شد ، رژیم سلطنت مشروطه است ، وجود شاه است با یک امتیازات خاصی که در قانون تصریح شده ، پارلمان که مرکب است از مجلس شورای ملی و مجلس سنا ، و هیئت دولت که بیک ترتیب خاصی که در قانون اساسی پیش بینی شده ، و در عمل هم بهر حال در شکل یک سنت انتخاب می شد . البته وقتی که رضا شاه رفت . میدانید رضا شاه بزور خارجی رفت . رضا شاه را روسها و انگلیسها و امریکائیها که وارد ایران شدند ، اصلاً مجبور کردند که ایران را ترک بکند . خوب بعد از رفتن رضا شاه ممکن بود که رژیم هم تغییر کند . یعنی رژیم سلطنت مشروطه منقرض بشود و یک رژیمی بنام رژیم جمهوری سرکار بیاید . یک " فنومنی " هست که معمولاً در عصر حاضر شیوع دارد . دیده نشده که در این قرن یک رژیمی ساقط بشود و بجایش یک رژیم مشروطه و یک رژیم پادشاهی بیاید ، همیشه رژیم های پادشاهی منقرض شده اند و جایشان رژیم جمهوری آمده . بنابراین ممکن بود بعد از اینکه رضا شاه در مقاومتش در مقابل خارجیها نتوانست پایدار باشد . برای اینکه سه نیروی بزرگ دنیائی با و حمله کردند ، روس و انگلیس و امریکا و او نمیتوانست مقاومت بکند . ملتی که پانزده سال بود بشاهراه زندگی مدرن افتاده بود ، وسایل کافی برای مقابله با این نیروهای بزرگ دنیائی را که نداشت . اینست که رضا شاه وقتی ایران را مجبور شد ترک بکند ، شاید طبیعی بود که قانون اساسی استمرار نداشته باشد . اما اینجا به حکایتی که من از اشخاصی که دست اندر کار سیاست ایران بودند در آن زمان شنیدم که وطن پرستی و تدبیر و کیاست دونفر موجب شد که قانون اساسی ایران استمرار پیدا کند ، یعنی موثر بود در استمرار قانون اساسی ؛ یکی محمد ساعد بود و یکی هم محمدعلی فروغی بود . من البته اسناد سیاسی وزارت خارجه روسیه و انگلستان را در این زمان نسبت باین مسئله ندیدم . اما اشخاصی که دست اندر کار بودند نقل میکردند و میگفتند که انگلیسها در نظر داشتند که ایران جمهوری بشود و کاندیدشان هم فروغی بود . روسها هم همینطور و منتهی کاندید آنها ساعد بود ، و لکن هر دو اینها گفتند مصلحت ایران نیست ، ایران برای خاطر اینکه پایدار بماند برای خاطر اینکه تمامیت خودش و جامعیت خودش را حفظ بکند ، بعد از این مصیبتها و این اشغالها و اینها ، ناگزیر باید همان رژیم مشروطه

سلطنتی را داشته باشد . بنا براین قانون اساسی ایران استمرار پیدا کرد . ورژیم سلطنتی ایران بعد از رضا شاه هم ادامه پیدا کرد . البته اینجا یک مطلب دقیق هست که من می‌خواهم ذکر کنم . استمرار قانون اساسی ایران فقط مربوط به تحمل خارجی‌ها از سلطنت‌خاندان پهلوی نبود ، خود محمدرضا شاه هم که همانوقت قبول کرد ، استمرار قانون اساسی قائم بقبول او هم بود . خوب ممکن بود قبول نکند ، درست بود که ولیعهد بود ، درست بود که تاج و تخت در مقابلش بود ، اما بهر حال مشکلات راهم که میدید ، جوانی بود که میدید مملکت اشغال شده ، مملکت ناتوان است ، مملکت آرتشش متلاشی شده ، اینست که دیگر میتوانست ببیند که ... ممکن بود این دردها را قبول نکند . ( پایان نوار شماره ۲ ب )

### شروع نوار شماره ۳ آ

بلی ، ممکن بود محمدرضا دعوت قانون اساسی را بعنوان قبول مقام سلطنت قبول نکند . در تاریخ همین عصر حاضر هم ما مثالی داریم که یک پادشاه خیلی بزرگی پادشاه انگلستان قبول نکرد وقتی که دید تفاوت دارد تغایر دارد دلبستگی با مادام سیمسون قبول نکرد پادشاهی انگلستان را . محمد رضا شاه هم یک مرد درس خوانده ای بود بالاخره آسایش راهم دوست میداشت ممکن بود قبول نکند . بنا براین غفلت نکنیم که استمرار قانون اساسی مربوط به قبول محمدرضا شاه هم بود . این مطلب توجه اش خیلی اهمیت دارد بنده بعدها در ضمن صحبت‌هایی که خواهم کرد باین مطلب همیشه تکیه خواهم کرد که محمد رضا شاه با قبول سلطنت در واقع استمرار قانون اساسی را تامین کرد . استمرار قانون اساسی را تامین کرد که همین الان برایتان خواهم گفت که اگر قانون اساسی استمرار پیدا نمی‌کرد معلوم نبود بسرمایت ایران چه می‌آمد . معلوم نبود تمامیت ارضی ایران چه شکلی پیدا میکرد . آیا تمامیت ارضی ایران حفظ میشد یا نمیشد ، یقیناً " حفظ نمیشد . بلی ، استمرار قانون اساسی ، بنا براین مربوط بود باینکه خارجی‌ها بالاخره " تولره " کردند و تحمل کردند استمرار قانون اساسی را و

آن شخصی هم که بایستی استمرار بدستش عملی بشود تا مین بشود یعنی محمدرضا شاه ، او هم قبول کرد . علاوه بر این مجالس مقننه یعنی مجلس شورای ملی دوره دوازدهم و مجلس شورای سیزدهم که هم در زمان رضا شاه انتخاب شده بودند ، این دو مجلس هم ، مجلس دوازدهم برای باقیمانده مدتش ، دو سه ماه مانده بود بخاتمه مدتش و مجلس سیزدهم هم بعداً " ادامه پیدا کرد . در نظر داشته باشید اگر مجلس سیزدهم را که انتخاباتش در زمان رضا شاه انجام گرفته بود معتبر تلقی نمیکنند و میگویند در زمان رضا شاه این انتخابات شده است و تمام آن عیب‌هایی را هم که به رژیم رضا شاه می‌بستند که مخالف آزادی بود و انتخابات و انتخابات فرمایشی بود ، به اینها هم آن موقع ارجی می‌گذاشتند و وقتی می‌گذاشتند و این حرف‌ها را معتبر می‌گرفتند و انتخابات را باطل میکردند و بعد میخواستند انتخابات بکنند ، در آن موقع با آن هیجانی که وجود داشت ، البته انتخابات دوره چهاردهم هم در ایام اشغال مملکت انجام گرفت . اما در دو سال و خورده‌ای بهر حال یک مقداری از هیجان‌ها تغییر پیدا کرده بود ، اما مجلس سیزدهم دو ماه سه ماه بعد از رفتن رضا شاه افتتاح شد . اگر قرار بود بعد از رفتن رضا شاه بلافاصله بخواهند انتخابات بکنند ، هیجانی که مستولی بود بر مردم معلوم نبود که نتیجه این انتخابات در اثناء این هیجان ، در این میدان اغراض و عصبانیتها و عرض‌کنم خورده حساب‌هایی که داشتند ، چه میشد . بنابراین اعتبار مجلس دوازدهم و اعتبار مجلس سیزدهم و همچنین استمرار قانون اساسی که فرصت داد که این مجالس هم اعتبار خودشان را داشته باشند و عمل بکنند ، موجب شد نظامی که در دوره رضا شاه برقرار شده بود آن نظام اصولش حفظ بشود . وقتی می‌گوییم اصولش یعنی آن جهتی که در این نظام مورد توجه رضا شاه بود ، این نظام محفوظ بماند . ولی البته همانطوریکه عرض کردم این نظام سست شد و آن قدرتهای کوچکی که در زمان رضا شاه تعطیل شده بودند و آن قدرتی که در زمان رضا شاه متولد شده بود اینها داشتند روبروی هم قرار می‌گرفتند و روبروی هم قرار گرفتند اینها ، امکان مقابله اینها باهمدیگر یا همراه همدیگر خوب آن نظام را سست میکرد ولی بهر حال استمرار قانون اساسی ، اعتبار انتخابات دوره سیزدهم ، ادامه مجلس دوازدهم موجب شد که از یک فساد و بهر حال عواقب بسیار بسیار وخیمی برای مملکت ما جلوگیری بشود . هیچ نمیشد اطمینان داشت اگر قانون اساسی

استمرار پیدا نمی‌کرد و انتخابات معتبر نمیشد ، ایران تمامیت خودش را میتوانست حفظ بکند. همانطور که عرض کردم بسیار احتمال میرفت که ایران تجزیه میشد ، اگر استمرار قانون اساسی نبود و ایران دیگر بآن دلبستگی که شورویها بشمال و منابع شمالی داشتند ، شمال بهر حال میرفت زیر سلطه آنها ، جنوب هم در یک شکل دیگری بیک صورت دیگری، بهر حال ایران منحل میشد . ایران دیگر اسمش میرفت توی تاریخ ، دیگر واقعیت خودش را از دست میداد . خوب خوشبختانه اینطور نشد و ایران ماند . ایران ماند و نظام رضا شاه هم جهت خودش را حفظ کرد هر چند سست شده بود . خوب شما خواهید فرمود که نظام رضا شاه چه بود ؟ میبانی نظام رضا شاهی از چه قرار بود ، ماهیتش چه بود ، خصوصیاتش چه بود . خوب این انتظار شما هم از من صحیح و بجاست و باید منتظر هم باشید هر چند بیان نکردید برای خاطر اینکه بهر حال من فرزند دوره رضا شاه هستم من در دوره رضا شاه تربیت شده ام . من قبل از رضا شاه چیزی رانیدم یا در حالی بودم که نمیتوانستم ببینم و درک لمس بکنم .

سؤال : ببخشید شما میتوانید اسم آن کسانی را که میگفتید دست اندر کار بودند و میگفتند راجع باینکه ساعد ریاست جمهوری را قبول نکرد و فروغی ، کی هـا بودند .

آقای دکتر باهری : والله الان درست خاطر من نیست ، مثل اینکه مرحوم علم هم یکی از اشخاصی بود که بمن گفت . خیلی این مطلب را به تحقیق نمیتوانم بگویم ولی مثل اینکه از اشخاصی که بمن گفتند مرحوم علم هم بود راجع به فروغی گفت ، راجع به ساعد هم خاطر من نیست ، بهر حال این مطلب را شنیدم . رضا شاه کـار مهمش از نظر من که یک نفر حقوق دان هستم اینست که دولت، بوجود آورد . قبل از رضا شاه ایران دولت نداشت ، و در یک صحبت دیگری که با یکی از دوستانمان داشتم گفتم تمام برکت سلطنت رضا شاه و سلطه رضا شاه بر مملکت ما . بـرای مملکت ما این بود که دولت بوجود آورده بود و قبل از رضا شاه دولت وجود نداشت . حالا یعنی چه که دولت بوجود آورد ؟ یعنی یک قدرتی ساخت که توانست جواب تمام احتیاجات عمومی را بدهد ، یک قدرتی ساخت که توانست مطابق مصلحت ایران عمل

بکنند ، یک قدرتی ساخت که توانست بنام ایران در جامعه ملل طرف صحبت و گفتگو با دیگران بشود . یک جامعه بزرگی مثل ایران که بیش از یک میلیون و پانصد هزار کیلومتر وسعت خاکش هست از ارس تا چاه بهار گسترده هست . مردمی کسه در این سرزمین وسیع زندگی میکنند احتیاجات عمومی مثل تمام جوامع دیگر دارند . اولین احتیاجی که اینها داشتند وقتی رضا شاه آمد و متصدی کار شد ، احتیاج به امنیت داشتند ، احتیاج داشتند که بتوانند از توی خانه خودشان روز بیایند بیرون و کسی مزاحمشان نشود ، شب اگر بخواهند از خانه شان بیایند بیرون کسی مزاحمشان نشود و کسی بزور در خانه شان را باز نکند ، در خانه شان را وقتی می بندند کسی بدون اجازه واردش نشود . هر شغلی را که دلشان میخواهد به آن شغل بشردازند بهر شکلی که میخواهند معاش خودشان را تامین بکنند بشرطی کسه آن شکل مغایر مصالح عمومی نباشد ، آزاد باشند و بتوانند آن کار را بکنند احتیاج عمومی چه هست؟ احتیاج عمومی اینست که آدمهایی که در کنار ارس زندگی میکنند امکان اینرا داشته باشند که بتوانند بدون اینکه کسی مزاحمشان بشود خودشان اگر بخواهند خودشان را به چاه بهار برسانند ، راه موجود باشد ، امن باشد و کسی سر راه را نگیرد . قبل از آمدن رضا شاه وجود نداشت یک همچنین چیزی . خانمها از خانه شان میخواستند بروند بیرون سرکچه شان ، چاقوکشها مست میکردند و عربده می کشیدند ، اینها از خانه نمیتوانستند بروند بیرون که ، کسی که در سر ملکش نمیتوانست زراعت بکند که ، راه ها و کاروانها که نمیتوانستند بدون یک پوشش تفنگ چی عبور بکنند ، تازه با پوشش تفنگ چی هم اگر عبور میکردند اولاً "شب ، نمی بایستی بروند بعد هم تازه امکان برخورد بود ، تفنگ چی ها با سارقین ، راه وجود نداشت . یکی از کارهایی که دولت رضا شاه یعنی ، دولت می بایستی میکرد ، یعنی دولتی که می بایست بوجود میآورد ، میکرد این بود که این امنیت را بوجود بیاورد . حالا البته وقتی که راجع به امنیت صحبت میکنیم بعضی ها ایراد میگیرند . دوره رضا شاه که بلی ، اجتماعات نمیشد منعقد بشود ، اجتماعات را رضا شاه تحمل نمیکرد ، شهربانی رضا شاه اجتماعات را تحمل نمیکرد ، بیان آزادی نداشت . البته این مطالب شاید اگر بخواهیم رژیم رضا شاه را محاکمه کنیم ، باید گفته بشود ، باید جوابش هم داده بشود . شما ملاحظه کنید رضا شاه ۱۵ سال از زمانیکه پادشاه شد تا موقعی که

رفت ۱۵ سال ۱۶ سال در ایران سلطنت و حکومت و فرمانروائی کرد . آخر نمیشد از یک آدمی متوقع بود که جلوی یاغی ها و سرگردنه بندها را بگیرد ، مملکت را امن بکند ، و در شهر هم شرایطی بوجود بیاورد که آزادی بیسان و آزادی اجتماعات وجود داشته باشد و همین آزادی بیان و اجتماعات در شکلی که در جاهای دیگر وجود دارد مجدداً " منتهی نشود باینکه آن سرگردنه بندها باز هم ظاهر بشوند و پشت ماسک اینها ، پشت چهره اینها آنها بیایند و ظهور بکنند . گرچه ممکن است بعضی اشخاص در اثنای کوششی که رضا شاه برای تامین امنیت میکرد متضرر شده باشند و شاید کسانشان را از دست داده باشند . البته از نظر عاطفی ناله بکنند ، گریه بکنند ، من بآنها دستم میرسید تسلی میدادم اما حقیقتش اینست که از نظر مصلحت عمومی رضا شاه ناچار بود . بهرحال یکی از حاجات عمومی و مصلحت های عمومی که رضا شاه یعنی دولت می بایستی جواش را میداد مسئله امنیت بود . یکی دیگر از مسائلی که مربوط به مصلحت عمومی بود ، موضوع بهداشت بود . بهداشت البته از نظر جلوگیری از شیوع بیماریها . دولت وقتی که بوجود می آید یکی از وظایفش همین است که بتواند حفظ الصحة عمومی را حفظ بکند بتواند بهداشت عمومی را تامین بکند . جلو ورود " اپیدمی " ها را بگیرد ، با " اپیدمی " ها مبارزه بکند . این مصلحت عمومی است این حاجت عمومی است . یکی دیگر از حاجت های عمومی اینست که بالاخره برای تعلیمات و برای آموزش بچه ها وسیله فراهم بکند . این احتیاج عمومی هست و مصلحت عمومی است . دیگر از احتیاجات عمومی و مصلحت عمومی اینست که امنیت قضائی در مملکت بوجود بیاورد . دستگاهی بوجود بیاورد که اختلافات مردم را حل کند ، بین مردم که با هم دعوا دارند حکمیت کند و قضاوت کند ، یک " نرم " ( Norme ) هائی که مطابقت داشته باشد با وجدان سلیم این " نرم " ها معین و مشخص و مستقر باشد و یک دستگاهی باشد که برطبق این " نرم " ها تجاوز را تشخیص بدهد ، حق را بشناسد ، صاحب حق اگر حقش تفریط شده و از بین رفته از آن شخصی که تجاوز کرده و حقش را غصب کرده ، حقش را بگیرد و باو بدهد . این جزو حاجت های عمومی هست . این یکی از حاجات اولیه هر جامعه ای هست . برای اینکه اگر قرار بشود که اشخاص تجاوز بکنند بحقوق دیگران و از طرف جامعه و مصلحت عموم جلوگیری نشود و جبران نشود ، مردم بجان هم می افتند .



برای جلوگیری از قتل و قتل ، برای جلوگیری از خون ریزی برای جلوگیری از بلوا و شورش ، دادگستری و اجرای عدالت یکی از مصالح و یکی از احتیاجات اولیه جامعه است . دولت بایستی جواب این احتیاج را هم بدهد . خوب از این مصالح عمومی اگر بخواهیم صحبت بکنیم خیلی هست ، خیلی هست ، مسئله تولید ، تولید کشاورزی، حالا موضوع تامین ماشین آلات و اینها شاید یک مرحله "لوکسی" باشد اما مبارزه کردن با آفات، آفاتی که بهر حال در یک سطح گسترده ای شیوع پیدا میکند ، اینهم باز احتیاج عمومی است ، مصلحت عمومی است . این سالهای اخیر من ندیده بودم ، اما سابقاً " یک آفت بزرگی که متوجه محصولات میشد ملخ بود . جلوگیری از ملخ ، جلوگیری از آفت ملخ و سایر انواع آن ، حالا ملخ یک نوع مشخصی از آفات هست . خوب جلوگیری از آفات این مصلحت عمومی است ، این احتیاج عمومی است . دولت بایستی قیام بکند اقدام بکند . حالا البته هر جامعه پیشرفت میکند احتیاجات عمومی هم بیشتر میشود و تظاهرات مصلحت عمومی هم متنوع تر میشود . اینها جمله ای بود که برایتان عرض کردم . بایستی دولت جواب این چیزها را بدهد . خوب رضا شاه بخاطر اینکه بتواند دولتی که بوجود میآورد جواب اینها را بدهد باید یک دولتی باشد که قدرت همه اش در دستش باشد . اگر یک تشکیلاتی تمام قدرت دستش نباشد اینکارها را نمیتواند بکند . بایستی دولت در دست یک تشکیلات باشد . وقتی قرار شد که دولت یک تشکیلاتی باشد که تمام قدرتها در دستش باشد ، بنابراین دیگر صاحبان نفوذ در محلات مختلف اینها باید از بین بروند . بنابراین دیگر روسای ایلات ، هرچند هم سرکشی و طغیان همانطور که برایتان شرح دادم در شیراز بعنوان آزادیخواهی ارائه بدهند و نشان بدهند ، اینها بایستی تسلیم قدرت دولت بشوند و اگر واقعاً مملکتشان را دوست میدارند و از خارجی نفرت دارند ، بایستی خودشان را و قدرتشان را در اختیار دولت بگذارند و در تشکیلات دولت محو بشوند ، بنابراین رضا شاه بایستی اینها را دعوت بکند که تسلیم بشوند . متأسفانه اینها تسلیم نمیشدند . اینها میخواستند قدرت دست خودشان باشد . قدرت بهر حال یک امتیازاتی دارد ، میخواستند از آن امتیازات قدرت استفاده کنند، بنابراین تسلیم رضا شاه نمیشدند و رضا شاه مجبور بود با اینها بجنگد . یک مقداری از وقت رضا شاه برای بوجود آوردن دولت صرف جنگیدن با اینها شد . حالا الان

برایتان شرح خواهم داد قدرتی که بنام دولت هست با قدرتی که یک رئیس ایل دارد متفاوت است، توجه می‌کنید. قدرت دولت که برای جواب دادن بسه مصلحت‌های عمومی، برای جواب دادن به احتیاجات عمومی هست با یک قدرت خان فرق میکند. حالا شرح خواهم داد چطور فرق میکند، بهرحال دولتی که می‌خواهد جواب احتیاجات عمومی را بدهد و شانش این هست که مطابق مصلحت عمومی رفتار بکند باید قدرت در دستش باشد و متمرکز باشد. بنابراین باید در داخل ایران قدرت دیگری وجود نداشته باشد و همه قدرتها هم مطیعش باشند. تمام این فئودال‌ها و تمام این اشخاصی که صاحب قدرت و صاحب نفوذ بودند به آسانی تسلیم نمیشدند، این بود که رضا شاه مجبور بود که با اینها با قدرت سر نیزه و قدرت تفنگ و قدرت مسلسل رو برو بشود و بجنگد. و در خیلی جاها جنگید. تا بالاخره اینها را موفق شد و شکست داد و بهرحال قدرت دولت را توانست تحصیل کند. البته قدرتها فقط چیز نبودند، روسای ایلات نبودند، مالکین بزرگ هم بودند. بعضی از مالکین بزرگ هم قدرتهایی بودند. راجع باین مالکین بزرگ صحبت خواهم کرد که رضا شاه بسیاری از اینها را با وجودیکه سرکش نبودند و یاغی نبودند ولی چون قدرتهای محلی و متنفذ شناخته میشدند، اینها املاکشان را بزور گرفت و شاید یکی از عیب‌هایی را که برضا شاه نسبت میدهند و تا حدودی هم درست هست همین مسئله بزور خریدن املاک این مالکین بزرگ است که حالا راجع باین موضوع صحبت میکنم. بهر حال برای اینکه دولت را بوجود بیاورد علاوه بر اینکه به جنگ تشبیه کرد، از طریق اجبار مالکین بزرگ بفروش ملکشان، برای خاطر اینکه قدرتی نباشد غیر از قدرت خودش، توانست این قدرتهای باصطلاح عرفی را از بین ببرد. راجع بخردن املاک مالکین البته این جا را یک ملاحظه ای بنام رزرو داشته باشید که بعداً " صحبت خواهم کرد راجع بآن. در بعضی از موارد ممکن است شاکیه سوء استفاده هم باشد. البته من اینجا غرضم این نیست که از رضا شاه دفاع کنم، دارم نقل وقایع میکنم از حوادث، حوادث را تحلیل میکنم و الا عیبی هم که رضا داشته باشد پروایی ندارم که بگویم، و از این بابت هم بعداً " خواهم گفت و مطالب را نمیشود داخل کرد. خوب یک قدرتهای دیگری هم وجود داشتند آن قدرتهای مذهبی بود. قدرتهای مذهبی هم همان روحانیت، آنها را هم رضا شاه سر جای خودش نشان نداد. از سوء استفاده

آنها هم ، از اعتبارات و نفوذشان جلوگیری کرد . البته این موضوع جالب هست که اساساً " مثل اینکه رضا شاه وقتی که روی کار می آمد زمانه اقتضای میکرده که اینها منحط باشند . راجع به دایمی ام و پدرم بشما عرض کردم آنها شاید مقارن روی کار آمدن رضا شاه بود که اساساً " کسوت روحانی را در آوردند . هنوز رضا شاه در این جهت گام برنداشته بود ، هنوز رضا شاه نیامده بود هنوز ، ولی آنها احساس کردند که روحانیت آن اعتبار و نفوذ خودش را باید از دست بدهد . مثل اینکه اقتضای زمانه اینطور بود و این مربوط میشود به مسئله رویارویی تمدن شرق و تمدن غرب که بعد بعنوان یک بحران برایتان نقل خواهم کرد . ولی بهرحال روحانیت در موقع آمدن رضا شاه بعنوان یک قدرت موثر در اجتماع بود . رضا شاه بدون اینکه اینها را کاملاً " سرکوب کند و سر جای خودش بنشانند و آنها بفهماند که صاحب قدرت نیستند ، وظیفه شرعی خودش را بخواهند انجام بدهند ، بالاخره رهبر عبادی مردم باشند ، پیشنماز باشند ، نماز جماعت را برگزار کنند ، حتی روی منبر بروند صحبت کنند و عطا کنند خطابه کنند ، اینها را رضا شاه تحمل میکرد . اما بعنوان یک قدرت اجتماعی که موثر باشند در جامعه و بتوانند در مقابل دولت یک نفوذی یک قدرتی باشند ، این را رضا شاه تحمل نکرد و نمیکرد و موفق شد اینها را هم از بین ببرد . خوب البته اینها را که سر جای خودش نشانند و بهرحال در ایران نشان داد که فقط یک قدرت هست و آن قدرت هم قدرت دولت است . خارجی هم دیگر پایگاهی برای خودش نداشت در ایران . خارجی که برای گسترش نفوذ خودش ممکن بود بروسای ایلات متشبهت بشود و با آنها بسازد و توطئه کند ، یا اینکه با روحانیون بزرگ بسازد . خارجی دید که اینها هیچ کاری از شان نمی آید که بکنند و در ایران فقط یک مخاطب وجود دارد برای خارجی و آن مخاطب هم دولت هست . بنابراین ملاحظه میکنید ، می بینید که رضا شاه این قدرتها را که از بین برد و تمام این مواضع اجتماعی را بکلی حذف کرد و قدرت را نشان داد که در دست تشکیلات دولت هست . اولین امکان برایش بود که جواب تمام حوائج اجتماعی ایران را بدهد ، مطابق مصلحت جامعه ایران رفتار بکند و بعد هم در مقابل خارجی بگوید که مخاطب معتبر من هستم و مخاطب معتبر دولت است . هر مطلبی که راجع بایران در جامعه بین الملل مطرح است ، هر دولتی که با

ایران سروکار دارد ، با ایران حرفی دارد ، در دادوستد بین المللی هست بایست به دولت ایران مراجعه کند . دیگر رفتن و شبها این رئیس و این مالک بزرگ و این آخوند را دیدن ، اینها دیگر بکلی قدغن شد و کار در دست دولت شد . خوب رضا شاه بعد از اینکه دولت را باین شکل بوجود آورد و باین ترتیب توانست تمامیت ارضی ایران را هم حفظ کند . رضا شاه توانست خزعل را بهر حال منکوب کند و باین ترتیب خوزستان که منبع بزرگ ثروت ایران هست و در عصر حاضر باید بشما بگویم نه فقط منبع بزرگ ثروت ایران هست بلکه محور تمامیت ارضی ایران هم هست ، این خوزستان را از دست شیخ خزعل گرفت . شیخ خزعل که کوس استقلال میزد ، البته باتکای انگلیس ها ، این مطلب را عرض کردم که خوزستان الان نه فقط جزء ایران هست بلکه محور تمامیت ارضی ایران است و خطر تجزیه را در ایران وجود خوزستان دفع میکند ، از این نقطه نظر است ، برای خاطر اینکه این خوزستان منبع بزرگ عایدات نفتی هست و در شرایط بسیار بسیار بد فعلی هم این خوزستان است که ثروت عظیمی را در اختیار همین دارو دسته ای که بنام جمهوری اسلامی مسلط هستند یا نامسلط اند ، من خیلی اینهارا مسلط بکار مملکت نمیدانم ، بهر حال جای دولت را گرفته اند و دولت سالم را متلاشی کرده اند ، بهر حال در این شرایط بهیچوجه آذربایجانی نمیخواهد از ایران جدا بشود ، برای اینکه از این ثروت استفاده میکنند . بلوچستانی نمیخواهد از ایران جدا بشود . بنابراین تجزیه ایران با وجود این منبع عظیم درآمد که همه ایران از آن استفاده میکنند توی سر هیچکسی و مخیله هیچ کسی نمیتواند رخنه بکند اینهایی هم که در کردستان دارند یک کارهایی میکنند اینها هم حرفشان مفت است و مردم هم دنبالشان نمیروند ، برای خاطر اینکه واقعیت الان عبارت است از امکانات مالی ، برای خاطر اینکه تمام ملت ایران در این سختی و در این دشواری بتوانند حداقل زندگی خودشان را تامین بکنند و این هم از منابع سرشار نفت خوزستان است . بنابراین کسی در صدد تجزیه ایران یعنی جدا شدن از ایران نیست . بهر حال رضا شاه توانست خوزستان را حفظ بکند . رضا شاه توانست فتنه هائی که در شمال بود چه سمیتقو چه فتنه جنگل چه فتنه هائی که در خراسان بود چه فتنه هائی که در بلوچستان بود چه فتنه هائی که در جنوب بود . تمام اینهارا خواباند و توانست تمامیت ارضی

ایران را همراه با یک امنیت بی سابقه ای در ایران حفظ بکند . خوب خیلی اشخاص هستند که در اثنای این عملیاتی که رضا شاه برای امنیت و حفظ استقلال و وجود آوردن یک دولت انجام میداد ، متضرر شدند . بعضی ها هستند که رضا شاه اینها را اعدام کرد . حالا بچه های آنها دارند نوحه میخوانند بر علیه رضا شاه . بنده قبول میکنم که پسر بایست بمرگ پدرش همیشه نوحه بخواند ، هر چند پدرش بر طبق یک قانونی یک قاعده ای اعدام شده باشد . برای اینکه همانطور که مصلحت عمومی یک اصلی است محترم ، عاطفه انسانی را هم من قبول میکنم ، به عاطفه انسانی هم اهمیت میدهم . یک کسی که پدرش را بهر جرمی میکشند ، وقتی که پسرش یادش میآید گریه بکند ، ناله بکند ، و بآن کسی که او را کشته ، هر چند که در مقام اجرای عدالت و حفظ مصالح عمومی هم بوده ، لعنت کند و بد بگوید ، بنده هیچ عیبی نمیدانم این را ، دلش میسوزد دیگر انسان . دلسوختگی انسان جزو طبیعت انسان است ، من دلسوختگی را قبول میکنم اما این دلسوختگی را نبایستی بحساب مصلحت عمومی بگذارند . نباید بگویند رضا شاه چون پدر من که همکاری میکرد با آن یاغی اعدامش کرده و کشته است او را بنا بر این رضا شاه برای مملکت ایران آدم بدی بوده و من بگویم و رضا شاه را لعنت بکنم که پدر مرا کشتی . من میگویم پدرت را کشته ، اما رضا شاه را بعنوان اینکه پدر تو که همکاری با فلان یاغی کرده ، بعد هم که متوجه شده گرفته اعدامش کرده ، تو حالا برضا شاه فحش بدهی ، نه ، من این را قبول نمیکنم ، ایتن حرف صحیح نیست . چندی پیش در پاریس بودم یک شخصی را بنام شهبازی دیدم شهبازی یا اسمی نظیر این . بهر حال این پدرش را در زمانی که من عضو دولت مرحوم علم بودم به مناسبت اینکه در کار اصلاحات ارضی و در ایجاد بعضی اغتشاشات در فارس اقدام کرده بود ، ضرغام پور بود ، درست است ضرغام پور بود اسمش ببخشید ، این را اعدام کرده بودند . من شنیده بودم اسم این را و دلم نمیخواست با پسر او روبرو بشوم ، تصادف با او روبرو شدم ، خیلی ناراحت شدم تا با او روبرو شدم سلام کردم ، گفتم آقا من از شما خجالت میکشم . برای خاطر اینکه در زمان دولتی که من عضو بودم پدر شما اعدام شد . من کار ندارم محاکمه و ..... من تقصیر نداشتم ، دستگاه مملکتی محاکمه کردند ولی بهر حال من حق دارم در مقابل پسر او خجالت بکشم . پسر او هم حق دارد بمن نگاه بد بکند . بگوید شما توی دولتی بودید که

پدر مرا کشتند . اوجق دارد راجع بمن اینطور فکر کند . و منمهم حقم هست که خجالت بکشم از او . برای خاطر اینکه . . . . گفت نه آقا دست انداخت گردن من و مرا بوسید و گفت من آن مطلب را فراموش کردم . الان من و شما مثل دونفر هستیم که وطنمان را از دست دادیم و بهرحال با هم همدردیم . ما وطنمان را از دست دادیم . اینقدر لذت بردم از احساساتش ، هیچ دعوی رهبری هم نداشت و ندارد . من بقدری از این آدم خوشم آمد و بیشتر احساس شرمندگی کردم که در مقابل یک همچین روحیه بزرگی قرار دارم . خوب پدرش حالا پیش آمدهائی شده ، بهر صورت منظورم اینست که رضا شاه بهرحال مواجه بود با این قدرتهای کوچک ، که این قدرتهای کوچک هم بهرحال غرض شخصی داشتند و قدرت را برای خودشان و امتیازات شخصی خودشان میخواستند و رضا شاه دولت را میخواست بوجود بیاورد . برای اینکه جواب احتیاجات عمومی را بدهد . گفتم اینجا فرق میان قدرت دولت و قدرتهای کوچک را برایتان بگویم ، خانم ! قدرت دولت ، ببخشید بنده باید بگویم دائما " خانم " ، برای اینکه شما هستید که با من مصاحبه میکنید سرکار خانم سمیعی که خیلی باعث خوشبختی منمهم هست . عرض کنم که خانم این دولت کارهائی که میکند اعمال قدرتی که میکند ، اعمال قدرتش روی یک معیارهای کلی است . حالا این معیارهای کلی یا قانون است یا یک روش هائی هست که بهرحال برای اعتبار آن دولت ضروری هست توجه به آن . هیچوقت اعمال قدرت روی هوس نمیشود ، دولت میگوید ، بایستی شخصی که برطبق قانون بایستی مالیات بپردازد ، مالیاتش را بپردازد ، اگر نپردازد مامورش میرود و عرض کنم که با وسایلی که متعارف هست و برطبق نرم های پذیرفته شده ، مجبورش میکند و مالیات از او میگیرد . ولی هیچوقت دولت نمیتواند یارئیس اداره بنام دولت برود مثلا " توی خانه یک کسی بگوید که چون توی این خانه یک دختر خیلی خوشکلی هست و منمهم خیلی دلم میخواهد یک دختر خیلی خوشکل داشته باشم ، دختر خیلی خوشکل را بردارم بیاورم ، دولت این کار را نمیکند . دولت بهیچوجه نمیآید توی خانه یک کسی بگوید که چون من زور دارم و تو اثاثیه قشنگی داری ، اثاثیه قشنگ تورا بردارم و ببرم . ولی قدرتهای محلی و قدرتهای کوچک قدرت را برای این چیزها میخواهند . قدرتهایشان را برای این میخواهند که اگر همسایه شان را دیدند که یک چیز مطلوبی دارد

آن چیز مطلوب را بگیرند. قدرت دولت، این کلمه قانون را نخواستم بکار ببرم، گفتم قانون یعنی "نرم" های قانونی یا "نرم" های متداول و پذیرفته شده، برای خاطر اینکه ممکن است دولت قانون را عایت نکند ولی بهرحال یک "نرم" هایی را که برای وجود خودش ضروری میدانند آن "نرم" ها را رعایت میکنند. هیچوقت دولت نمیرود یک کسی را بگیرد برای خاطر اینکه مالش را تصاحب بکند، آن، دولت اسمش نیست. ولیکن دولت ممکن است برود یک آدمی را که خوب از مالش بشکل بدی و برخلاف مصلحت عمومی استفاده میکند، مجبورش کند که یا استفاده نکند یا مالش را بکس دیگری واگذار کند. بهرحال میخواستم تفاوت میان قدرت دولت که بهرحال یک کلیتی است عرض کنم که یک ملاحظه عمومی، ملاحظه "نرم" عمومی و یک معیار عمومی، در اجرایش وجود دارد، آنرا بیان کنم. اما قدرتهای محلی و قدرتهای کوچک این چیزها را در نظر ندارند. خوب رضا شاه امنیت را بوجود آورد، مدرسه احداث کرد، البته اعتبارات رضا شاه در ابتدائی که بسرکار آمده بود، اعتبارات مالیش زیاد نبود. در حد امکاناتی که ملت داشت، میتواندست یک مقداری از این امکاناتی که ملت دارد و بنام مالیات در اختیار دولت میگذارد صرف تاسیس مدارس بکند. البته خیلی وسیع نبود و بتدریج وسعت پیدا کرد. یک چیز خیلی مهمی در اثنای گفتگویم فراموش شده، و عیب نقل خاطره در این شکل اینست که آدم بعضی اوقات چیزهای مهم را یادش میرود، مهمترین کار رضا شاه که بوجود آوردن دولت، در آن معنائی که توضیح و تفسیر برایتان دادم و موثر بود، مهمترین کار رضا شاه ایجاد ارتش بود، ایجاد ارتش ملی که کار بسیار بسیار مهمی بود. بدون ارتش که نمیتوانست این قدرتهای محلی را سر جای خودش بنشاند. بدون ارتش که نمیتوانست یک صلابتی و یک هیمنه ای در مقابل خارجی داشته باشد. اینست که یکی از کارهای بزرگ رضا شاه بوجود آوردن ارتش ملی و تربیست کادر بود برای این ارتش ملی. البته این را هم بشما عرض کنم که با مقاومت هم همه قدرتها روبرو شد. چون اینکاری که رضا شاه شروع کرد از ابتدا بود، چون میدانست بایستی قدرت داشته باشد و قدرت اصلی هم در دست ارتش است. اینست که آن روزی که آمد روی کار ب فکر ایجاد ارتش بزرگی بود. خوب آن قدرتهائی که میدانستند این ارتش برای رو برو شدن با آنها هست، آنها هم

ناراحت بودند . اینست که خیلی " انتریک " کردند خیلی مخالفت کردند . جنگها شد ، کشمکش ها شد ، بلواها شد ، بلواها شد سرقضیه نظام وظیفه خانم .  
( پایان نوار شماره ۲۳ )

### شروع نوار شماره ۳ ب

---

بلواها شد برای اجرای قانون نظام وظیفه . ولی بهرحال رضا شاه ایستاد و قانون نظام وظیفه را بشدت عمل کرد ، با شدت اجرا کرد . خاطر میآید که در اوایی که این قانون وظیفه را وضع کرده بود معافیت از این قانون خیلی خیلی مشکل بود . واقعا " جز در مواقعی که عسرت بود برای یک خانواده که فرزندشان برود به نظام وظیفه یا اینکه آن شخصی که مشمول بود واقعا " از نظر سلامت ناتوان بود و نمیتوانست خدمت وظیفه را انجام بدهد ، والا در همه موارد خدمت وظیفه برای همه اجباری بود و همه مجبور بودند که بروند و خدمت وظیفه را در یکسال معینی انجام بدهند . البته این خدمت وظیفه ، غیر از اینکه برای بوجود آوردن یک ارتش ملی مهم بود ، برای آشنا کردن جوانها به یک زندگی سربازی ، یک زندگی خارج از طفره و عرض کنم که معطلی و تنبلی خیلی موثر بود . مخصوصا " دهاتیها و روستائی ها که میآمدند در شهر برای خدمت وظیفه ، این روستائی ها بهرحال با زندگی شهری تا حدودی آشنا میشدند . و بهرحال در سربازخانه ها شروع به تدریس ... یعنی سواد آموزی هم شروع شده بود . اینست که زندگی سربازخانه علاوه بر اینکه تربیت سرباز میکرد از نظر آشنا کردن افراد جوان به یک زندگی نو ، به یک زندگی غیر سنتی ، زندگی که تمام سنت های گذشته در آن نیست ، به زندگی که یک ارزش های نوئی هم در او هست ، آشنا کرد . خوب در سربازخانه دیگر ، غذا را با قاشق چنگال میخوردند خوب این برای زندگی آن موقع یک ارزش تازه ای بود . در سربازخانه ورزش میکردند ، ژیمناستیک میکردند ، البته دهاتی شغلش توام با یک ورزش های طبیعی هست ولی بهرحال ورزش هایی هم که در سربازخانه تعلیم میدادند ، اینهم باز برای همه افراد و دهاتی ها مهم بود ، سر ساعت



معین بیدار شدن ، مقید بودن بوقت یعنی ، مقید بودن بیک غذای معین خوردن ، تشخیص سلسله مراتب و تسلیم به یک انضباط و سلسله مراتب شدن ، مقید بودن به نظافت ، شاید مسئله مسواک کردن ، مسئله اصلاح موی سر و اینها همه یک چیزهایی بود که موثر بود. علاوه بر اینکه زندگی سربازی سرباز را تربیت میکرد این چیزها، بعلاوه مسئله روح انضباط را در سربازخانه تربیت میکرد . خوب البته بعضی ها ممکن است گاهی اوقات یک عیب‌هایی هم برای این زندگی در سربازخانه بگیرند و بگویند که در سربازخانه بعضی از عیب‌ها و مفاسد اجتماعی هم، راه اشاعه و سرایتش بود ، البته اینهم امکان داشت ولی همیشه اینطور نبود ، اینها بندرت بود و کم بود . بلی ، بهر صورت یکی از کارهای بزرگ رضا شاه که برای بوجود آوردن دولت به آن معنائی که تفسیر دادم ضرورت داشت ، همین ایجاد ارتش بود . یکی از کارهای مهم رضا شاه که بستگی دارد بهمین بوجود آوردن دولت، ایجاد دادگستری بود ، دادگستری نو بود ، دادگستری نو . . . . البته مشروطیت ایران، میدانید که، اصلش در واقع مطالبه عدالت‌خانه بود . ولی در هر حال در قانون اساسی و متمم قانون اساسی ذکری از دادگستری شده و خوب البته قبل از رضا شاه هم واقعا " یک کوشش‌هایی برای بوجود آوردن دادگستری، ظاهر شده بود . بعضی از شخصیت‌ها هم توانسته بودند یک اقداماتی برای تاسیس دادگستری و بوجود آوردن دادگستری بکنند ولی حقیقتش اینست که دادگستری در شکلی نبود که خارجی تسلیم بشود که " کاپیتولاسیون " نباشد در ایران . اگر یک دستگاه مطمئن و صحیح و منضبطی برای اجرای عدالت بود، خارجی دیگر متوقع " کاپیتولاسیون " نبود ، یا لاقلاً نمیتوانست اصرار بیه ادامه " کاپیتولاسیون " بکند . بنابراین رضا شاه مواجه بود با این مسئله منقصتی که در کار دادگستری بود . مثل اینکه دادگستری قابل قبول شدنش، بطوریکه لغو " کاپیتولاسیون " را بشود به خارجی تحمیل کرد ، موکول بود باینکه ما قانون مدنی داشته باشیم . موکول بود باینکه ما یک قضاتی در یک شرایط نسبتاً مطمئن با یک تربیت خاصی داشته باشیم . فراهم کردن قانون مدنی کار خیلی مشکلی نبود . برای خاطر اینکه ما صاحب سوابق فقهی وسیع و خیلی دقیقی بودیم ، و کافی بود که بنشینند و فروع فقهی را با منظور داشتن فصل بندی که در قوانین مدنی خارج هست ، آن فروع را اینها بیاورند و بشکل مواد قانونی

تنظیم بکنند و همین کار را هم کردند و قانون مدنی را توانستند تدوین کنند و از تصویب کمیسیون مجلس هم بگذرانند و بعد از اینکه ماقانون مدنی داشتیم الغاء کاپیتولاسیون اعلام شد، و داور هم که یکی از وزرای دادگستری با نام این مشروطیت ماهست در زمان رضا شاه توانست که یک نهضتی در دادگستری بوجود بیاورد. دادگستری را تعطیل کند و مجدداً "دادگستری را با شرکت قضات بعضاً" سابق و بعضی از قضات جدید این دادگستری را بوجود بیاورد و خلاصه کاپیتولاسیون را لغو کند. و باین ترتیب امنیت قضائی را امیدش را داد بمردم و مردم هم پذیرفتند و پذیرا شدند. البته اگر یک وقتی بخواهیم راجع به مسئله دادگستری از نظر علمی "کریٹیک" ( Critique ) کنیم من بنام یک "ژوریسست" حرف دارم. اما حرف داشتن راجع به ظرایف تشکیل دادگستری از طرف یک آدمی که مبانی تعلیماتش از همانجا است بهرحال، منتهی خوب بعداً "توانسته غنی بکند، توانسته بیفزاید بر آنها، البته از نظر علمی یک محل خاص دارد. اما بهرحال اعتبار دادگستری بعنوان یک دستگاه تامین قضائی و بعنوان یک عملی در مقام جوابگوئی با احتیاج آن موقع جامعه ایران و بعنوان یک عمل به مصلحت جامعه ایران، یک کار جالبی بود. مخصوصاً چیزی که ضمن کارهای دادگستری در آن موقع قابل اهمیت هست و قابل ذکر است و من الان غیر از "الوژ" ( Eloge ) و غیر از تمجید چیزی در باره اش ندارم مسئله تاسیس ثبت اسناد است. تاسیس ثبت اسناد و املاک یکی از کارهای بزرگ و یکی از خدمات درخشان رضا شاه است، که البته بدست داور انجام شده و من الان در موقعی که دارم برای شما نقل میکنم درود میفرستم داور برای اینکار ثبت اسنادش، راجع بکار دادگستری اش حرف دارم. اما راجع بکار ثبت اسنادش واقعاً باید بشما بگویم یک کار بزرگی انجام داد، البته با پشتیبانی رضا شاه به مالکیت یک واقعیت داد. مالکیت را که ما میگفتیم مالکیت مقدس است ولی باین مقدس بودن، باین قدوسیت مالکیت یک واقعیت داد. یعنی با یک "پروسه دور" ( Procedure ) مالکیت اشخاص را نسبت به املاک تشخیص میدادند و بعد از اینکه مالکیت محرز میشد برای دولت، سند مالکیت میدادند. البته شما حالا شاید اعتبار سند مالکیت و مخصوصاً "بعد از این حوادث و پیش آمدها، خیلی به اعتباری که آن موقع سند مالکیت داشت بآن توجه

نکنید ، ولی آن موقع اعتبار سند مالکیت در حد اعتبار نوت‌های بانک بود . اسکناس‌های بانک بود ، بهمان اندازه بود . حتی در دادگستری دعوی بر علیه سند مالکیت پذیرفته نمیشد . این متن قانون است که میگوید دولت کسی را مالک می‌شناسد که ملک در دفتر املاک بناش ثبت شده . یعنی هیچ قابل خدشه نبود . من نمیتوانستم بیایم وقتی سند مالکیت داشتم یا یک کس دیگر بگویم که ، نه ، این سند مالکیت اشتباه است ، دیگر دولت قبول نمیکند که اشتباه است ، میخواهید ملکشان را بدیگری بدهید ، بدهید ، بروید قباله بکنید ، ولی این سند مالکیت سند مالکیت معتبر است . حالا بعداً " بشما خواهم گفت در موقعی که بیان میکنم چطور نظام زمان رضا شاه گفتم سست شد ، راجع بهمین مسئله سند مالکیت عرض میکنم ، ولی در زمان رضا شاه این سند مالکیت بمنزله اسکناس بانک بود و فقط دعوی جعلیت نسبت بسند مالکیت قابل قبول بود یعنی تا این اندازه معتبر بود . بهر حال منظورم اینست که رضا شاه دادگستری را بوجود آورد ، ثبت اسناد را بوجود آورد که یکی از کارهای بزرگش بود . رضا شاه عرض کنم که بهداری را بوجود آورد ، البته بهداری در معنای معالجه کردن و مـدا و کردن مرضا احتیاج به طبیب و شخص داشت که این بزودی فراهم نمیشد ، البته کوشش اش بجای خودش بود ، اما چیزی که مهم بود که رضا شاه فوراً " میتواندست عمل بکند ، و البته میتواندست وسایلش را فراهم بکند و کرد ، جلوگیری از " اپیدمی " ها بود . زمان رضا شاه بود و از ... ابتدای زمان رضا شاه بود که دیگر مسئله آبله برای بچه ها منتفی شد ، دیگر بچه ها آبله نمیگرفتند برای اینکه همه جا این سرویسهای بهداری میآمدند و تلقیح میکردند و مادیگر از بعد از زمان رضا شاه مادرم تعریف میکرد میگفت قبلاً " بچه ها آبله میگرفتند اما بعد دیگر مسئله آبله گرفتن بچه و آن گرفتاریها وجود نداشت . همینطور بسیاری از امراض دیگری که واکسنش بود ، میبردند و تزریق میکردند . خوب قبل از زمان رضا شاه یعنی دوره های قبل بود ، چند سال قبل از اینکه رضا شاه روی کار بیاید و با ، آنفلوآنزا یک چیزهای جاری بود اصلاً " و با و این " اپیدمی " ها در واقع مبداء تاریخ میشد . شنا سنامه که نبود ، میگفتند فلان کس آمده دنیا ، میگفتند سال آنفلوآنزا آمده دنیا . فلانی کی عروسی کرده ؟ سال و یائی ، یکسال بود از سال و یائی ... حالا چند ساله هست ؟ میگفتند سال و یائی چیز کرده . منظـورم

اینست که این اپیدمی ها چیز بود، کسانی که اینها را می شنوند نگویند من از رضا شاه میخواهم دفاع کنم، واقعیت ها را دارم میگویم. عیب های زمان رضا شاه را هم خواهم گفت، حالا عیب های زمان رضا شاه که... رضا شاه آن موقع عیب خاندانش که حالا ممکن است روبرو بشویم آنها را میگویم، من دارم واقعیتها را میگویم. هیچ در مقام دفاع کردن، در مقام تبلیغ برای رضا شاه که دستش از دنیا کوتاه است و بکسی هم که چیزی نمیدهند برای تبلیغاتش، مسن تبلیغات نمیخواهم بکنم واقعیت را دارم میگویم. بلی، ما جامعه ای بودیم که مبداء تاریخمان شیوع امراض بود و رضا شاه که آمد فوری مرتفع شد. راجع بمدرسه ها که برایتان گفتم، چیز خیلی مهم خانم مسئله تاسیس دانشگاه است. راجع به جهتی که رضا شاه به جامعه ایران داد، برای تامین آن جهت که برایتان به تفصیل صحبت خواهم کرد، مسئله دانشگاه یک چیز خیلی مهمی بود. ما برای خاطراینکه آشنا بشویم با امتیازات تمدن غرب برای خاطر اینکه تکنیک پیشرفت اینها را دریابیم، برای خاطراینکه با منطق اینها آشنا بشویم، برای خاطراینکه راز تکنولوژی اینها را لااقل تا یک حدودی بفهمیم، ناچار بودیم که دانشگاه داشته باشیم و رضا شاه اینکار را کرد و دانشگاه را تاسیس کرد. رضا شاه تشخیص داد که معلمی حرفه هست یا خودش تشخیص داد و یا بهر حال امکان داد اشخاصی که این تشخیص را دارند آنها مصدر کار باشند و کار بکنند که معلمی حرفه است. هرکسی هرچند با سواد باشد نمیتواند معلم باشد. "پداگوژی" این خودش یک سرچشمه خاص است. اینست که آمد دانشسرای مقدماتی را تاسیس کرد. در غالب از نقاط مملکت دانشسرای مقدماتی بوجود آورد برای تربیت معلم. برای تربیت معلم در سطح بالا در سطح سیکل دوم متوسطه دانشسرای عالی را بوجود آورد. و بهر صورت دانشکده طب را تقویت کرد. در مملکت برای معالجه احتیاج داشتند به طبیب و طبیب هم بایستی در داخل ایران تربیت میکرد. همه که استطاعت نداشتند بروند خارج. راجع باین مسئله دانشگاه که شما داشتم میگفتم، یک مطلبی را بایستی یادآوری کنم. گفتم که همه مطالب را آدم در نقل روایات یادش نمیآید، البته منم که دیگر حالا پیر دارم میشوم، اگر پیر نباشم خودم میگویم پیرم... رضا شاه یکی از کارهای اولیه اش اعزام محصل بخارج بود. رضا شاه مثل اینکه اولی

گروهی که بخارج فرستاد برای تحصیل در سال ۱۳۰۶ بود یا ۱۳۰۷ مثل اینکـــه ۱۳۰۶ بود خیلی مهم بود این مطلب . فهمید که ما در درگیری که با دنیا داریم ناتوانیم و برای جبران این ناتوانی مان بایستی با سلاح علم مجهز بشویم و میدانست سلاح علمی که مربوط است به " کولتور " ( Culture ) " ترادی سیونل " ما و مربوط است به کولتور سنتی ما، واجد این رشته ها نیست . در فرهنگ سنتی ما ریاضیات با آن وسعتی که در خارج تدریس میکنند و از آن استفاده میکنند و کاربرد دارد برای مهندسی مخصوصا " و برای رشته های دیگر ، در فرهنگ ما بآن وسعت وجود ندارد . دید که بالاخره طب نو وطبی که بهرحال پاستور دارد، طب که کاشفین بزرگ راجع بواکسن ها و اینها دارد ، طبی که بهرحال بزرگان نامدار دارد ، آن موقع، که حالا دیگر خیلی بیشتر است ، ما از این طب اطلاعی نداریم و بایستی یکعه را بفرستد در خارج و بخوانند، درس بخوانند ، طب بخوانند . اینست که از همان اولی که آمد سرکار عده ای را فرستاد بخارج ، هر سال یکعه ای را میفرستاد بخارج . البته نمیخواهم بگویم که همه آن اشخاصی را هم که فرستاد موفق بودند ، ولی بهرحال یک " پورسانی " از هر صد نفری که میفرستاد اینها موفق بودند . بهرحال برگشتند بایران و برای ترویج رشته های مختلف علوم در ایران صاحب شان بودند از نظر علمی . واقعا " الان بخاطرم نیست ، اسم نمیتوانم ببرم ولی خیلی داشتیم ، اسم نمیتوانم ببرم اگر اسم ببرم میتروسم مثال اعلایش را ذکر نکرده باشم، در نظرم هست اسمهای، دلم میخواهد که مثال اعلا را ذکر کنم میتروسم که اسم بعضی ها را بیاورم و آنها مثال اعلا نباشند . بنابراین اسم نمیتوانم ولی بهرحال آدم هایی بودند که موثر بودند ، مفید بودند و خدمت کردند بعدا " برای پیشرفت ایران، به پیشرفت علمی ایران خدمت کردند . بهرحال رضا شاه از این سرمایه هایی که خودش فراهم کرده بود، اعزام محصل بخارج ، بعدا " توانست دانشگاه را بوجود بیاورد و دانشگاه را تاسیس کند . بلی ، رضا شاه بعدا " متوجه تولید مملکت شد ، گفتم هر جا مع پیشرفت میکند، مصلحتش هم دقیق تر میشود ، ظریف تر میشود ، احتیاجاتش هم متنوع تر میشود . احتیاجات جامعه فرانسه در امروز با احتیاجات این جامعه در پنجاه سال پیش از این خیلی متفاوت است . حالا احتیاجاتش احتیاجات عمومی خیلی پیشتر شده . تا آن موقع . اینست که هر چه پیشرفت میکرد،

احتیاجات جامعه ایران هم بیشتر میشد ، از جمله احتیاجاتی که همان چند سال اول متوجه شد، فکر کرد که تولید ایران احتیاج به حمایت دارد و بعلاوه متوجه شد که بهر صورت اگر از محصولات خارجی هم بایستی ایرانیها استفاده کنند، بایستی در حد استطاعتشان از آن استفاده کنند . استطاعتشان هم مربوط بمیزان تولید است ، بنابراین مسئله توازن واردات و صادرات از همان موقع مورد توجهش بود ، اینست که با اعمال تدابیری از جمله انحصار تجارت خارجی و یا برقراری معاملات تهاتری ، تشکیل کمیسیون ارز ، اینها باین ترتیب کوشش کرد که با اقتصادیات ایران هم یک سرو صورتی بدهد . خاطر میآید وقتی بنده مشاور شرکت پنبه بودم باین مناسبت آمار تولید پنبه و به سابقه کشت پنبه آشنا شدم . در زمان رضا شاه پنبه ای که در بعضی جاها کشت میشد پنبه بومی بود و پنبه های آخریها بنام پنبه آمریکائی بود ، از این پنبه ها فقط برای لحاف و تشک استفاده میشد . این پنبه ها الیافش در حدی نبود که بشود برای ریسندگی نخ از آن استفاده بشود ، و این تولیدش هم خیلی محدود بود . بهمان اندازه ای که مردم آن موقع استطاعت داشتند لحاف و تشک فراهم کنند پنبه برای لحاف و تشک در حد استطاعت آن موقع مردم تولید میشد . کارخانه نساجی هم که وجود نداشت . و مسئله صادرات پنبه هم اصلاً مطرح نبود . بنده طی مطالعاتم برخورد کردم باینکه رضا شاه کشت پنبه ای که قابل ریسیدن باشد و از آن نخ بتوانند درست کنند بنام پنبه " کوکرس " و " فیلستانی " و سایر اقسام پنبه ... اینها را در تمام نواحی مملکت که استعداد داشتند تشویق کرد ؛ در گرگان تشویق کرد ، در مازندران تشویق کرد ، در خوزستان تشویق کرد ، در کرمان تشویق کرد ، و در هر کدام از این محل ها یک کارخانه تصفیه پنبه گذاشت که مردم آنجا پنبه کشت کنند و بعد بیایند و بدهند به آن کارخانه ها ، کارخانه ها تصفیه کنند ، تخمش علیحده و خودش هم علیحده و آنموقع هم کارخانه های نساجی مخصوصاً " نخریسی نبود ، کارخانه پشمباف زمان رضا شاه در اصفهان درست شد ولی کارخانه نخریسی یعنی پارچه های نخی نبود در ایران و پنبه ها همه اش صادر میشد . تازه عرض کنم که بعد از رفتن رضاشاه یک چندسالی متوقف شد . سال ۱۳۲۰ و آن موقع ها این کوشش رسیده بود به سالی ۲۴، پنج هزار تن . بعداً خیلی بیشتر شد ، منظورم اینست که اینطور ..

مثلاً "صنعت قالی ، چقدر از صنعت قالی حمایت کرد رضا شاه . در این کاخ های سلطنتی سفارش هایی که خود رضا شاه برای کاخ های سلطنتی میکرد و من نشنیدم که سازندگان و تهیه کنندگان این قالی ها حقوقشان پرداخت نشده باشد و آنها ظلم شده باشد ، هیچ اینطور نیست ، از هیچکس من نشنیدم . معلوم شد باینها حقوق خوب میدادند و قالی های خیلی قشنگ میبافتند . من متخصص در قالی نیستم و شاید این مطلب را امیدوارم این حدس من که میخواهم نقل بکنم درست باشد ، من فکر میکنم که قالی هایی که در زمان رضا شاه تهیه شد و بافته شد شاید در هیچ دوره ای بافته نشده باشد . وقتی توی کاخ سعدآباد آن سالن بالا آدم وارد میشد و آن قالی بزرگ را میدید اصلاً "یکمرتبه مبهوت میشد . مثل اینکه در مقابل یک چیز فوق العاده طبیعی قرار گرفته . قالی باین اندازه قشنگ و با عظمت و درخشان ، همینطور در جاهای دیگر . کارگاههای قالی بافی در تمام ایران توسعه پیدا کرد صنعت قالی بافی رونق پیدا کرد و صادرات قالی ما صادرات خیلی جالبی شد و یکی از ارقام بزرگ صادراتی ما در زمان رضا شاه قالی شد ، البته کوشش کرد که از کشت تریاک جلوگیری بشود و هم نسبت به کشت تریاک و هم نسبت با استعمال تریاک هم سختگیری میکرد رضا شاه . بهر صورت با وجود آوردن آن دولتی که تمام قدرتها را در اختیارش داشت و هیچ قدرت دیگری در مقابلش وجود نداشت ، توانست جواب تمام احتیاجات را بدهد . و بمصلحت عمومی عمل بکند . بلی ، باین ترتیب ملاحظه میکنید که رضا شاه در بوجود آوردن یک دولت ، من تاکید میکنم به کلمه "دولت و مسئله" دولت برای خاطر اینکه قبل از رضا شاه یک همچنین تشکیلاتی بنام دولت با این خصوصیات که عرض کردم وجود نداشت . دولت چیزی بود که رضا شاه بوجود آورد جنبه جواب احتیاجات عمومی را دادن و عمل به مصلحت عمومی کردن را نسبتاً "بامثال هایی و شواهدی نقل کردم ، اما از نظر اینکه خارجی دولتی را که رضا شاه بوجود آورده بود مخاطب و معتبر تلقی کرد ، باید راجع باین موضوع هم بشما عرض کنم . یاد میآید روزنامه های مال بلژیک بود که همان سال های ۱۳۰۵ ، ۱۳۰۶ و ۱۳۰۷ همان چندسال بعد از آمدن رضا شاه دیدم اصلاً "آهنگ رضا شاه برای بوجود آوردن دولت برای خارجی ها محسوس بود که در افق یک دولتی بنام دولت ایران ظاهر میشد و در روزنامه های خارجی من دیدم که این احساس کاملاً متجلی است . بی ربط نبود که خارجی در مقابل لغو کاپیتولاسیون اعتراضی نکرد برای اینکه دید طرف

معتبر است ، طرف میتواند جواب با احتیاجات عمومی از جمله خارجی هائی که در ایران زندگی میکنند ، بمناسبت اختلافاتی که ممکن است پیدا بکنند ، بدهد . از نظر دادگستری اینست که تسلیم شدند و همچنین وقتی که رضا شاه در مقابل شرکت نفت ایران و انگلیس قرار گرفت . این یک وظیفه تاریخی هست که راجع باین عمل رضا شاه در مورد قرارداد شرکت نفت بحث نکنیم ، اما بهر صورت رضا شاه بنام یک مخاطب معتبر در مقابل انگلیسها و شرکت نفت ایران و انگلیس که یک مقدار زیادی از سهامش متعلق بدرباداری انگلیس بود قرار گرفت و توانست صحبت بکند ، بحث بکند و البته متناسب با استعدادی که آن موقع ملت ایران داشت یک " آرانژمان " های ( Arrangement ) تازه ای در مورد بهره برداری نفت و استفاده از امتیازدار سی را ، بهرحال با کمپانی نفت ایسران و انگلیس و دولت انگلستان ، در نظر بگیرد . من در مقام قضاوت راجع باینکار نیستم و نمیخواهم هم واقعا " در این معرض قرار بگیرم که راجع باین موضوع قضاوت کنم برای اینکه بهرحال مسئله ، مسئله نقل خاطراتم هست و من آن موقع ستم خیلی کوچک بود و غیر از اینکه بعد از چند روز مسئله را گفتند که حل شد ، خیابان ها چراغانی کردند و کوچه و بازار چراغانی کردند چیز دیگری بخاطرم نمیآید و بحث هم نمیخواهم بکنم . حالا مقایسه بکنم اینکار چه بوده و چه نبود و نوشته هائی هم که در این زمینه تهیه شده و بحث هائی هم که شده و قضاوت هائی هم که شده ، حالا نقلش نمیکنم . آن سر جای خودش هست ولی بهرحال رضا شاه بعنوان یک مخاطب جدی و معتبر در این مسئله قرار گرفت در حالیکه در گذشته دولتها برای خارجیها ارزش این اندازه رو برو شدن و بحث کردن و صحبت کردن و چانه زدن این اندازه را هم نداشتند . من برای خاطر اینکه نظام بوجود آمده بدست رضا شاه را بیشتر توضیح بدهم یک مطلب خیلی ضروری هست و آن اینست که من باید جهت این نظام را بیان بکنم . بهرحال امنیت صحیح بوجود آوردن ، دادگستری صحیح ، عرض کنم که تا مین بهداشت در حد مقدور آن زمان صحیح ، اعزام محصل به اروپا صحیح ، دانشگاه تعلیمات همه اینها صحیح ، حفاظت از تولید مملکت صحیح ، اما بهرحال اگر جهت دولتی را که رضا شاه بوجود آورد . جهت نظامی که بدست این دولت برقرار کرده بود ذکر نکنم شاید معنای نظام رضا شاهی معلوم نشود مخصوصا " وقتی گفتیم رضا شاه که رفت این نظام



سست شد اما جهتش باقیماند . بنابراین باید جهتش را بگویم . قبلاً از اینکه این جهت را بگویم ناچارم در مورد رضا شاه یک دو مطلب را ذکر بکنم که شاید جنبه های خوب رضا شاه نباشد ولی برای اینکه وفادار باشم به نقیض موضوعات در شکل عینی . . اینست که خودم را مکلف میدانم مطلبی که بنظر میرسد بگویم . شاید مطالب دیگری هم باشد که بنظرم حالا نمیرسد ؛ مسئله اجبار مالکین به فروش املاکشان بود . رضا شاه یک اداره ای بوجود آورد بنام اداره املاک اختصاصی و این اداره املاک اختصاصی املاکی که ظاهراً هم املاک مرغوب و خوبی بود اینها را مالکینش را وادار میکرد، برضا شاه باقیمت کم بفروشد و بعد هم این اداره املاک از آن بهره برداری میکرد . البته کسانی که متعصب هستند نسبت به رضا شاه میگویند که این املاک دست مالکین بزرگ بود که هرگز به آبادی و عمرانش نمیرسیدند، و خلاصه یک منبع مداخلی بود برای آنها که بهرحال از همان موضع هم اینها درمحلای که زندگی میکردند اعمال نفوذ میکردند و بهرحال همان قدرت های کوچکی ، که برای بوجود آوردن دولت لازم بود، رضا شاه از بین برد . این قدرتهای کوچک را اینها تشکیل میدادند . بنابراین رضا شاه فکر کرد که این املاک را بگیرد . اولاً بدست خودش بهتر میتواند بهره برداری کند ، آباد کند و در ثانی آن مالکین را از داشتن یک موضعی که صرفاً اعمال نفوذ و عرض کنم که بهرحال بوجود آمدن یک قدرت محلی از آن استفاده میشد ، این مواضع را هم از بین ببرد . مثال میزنند و میگویند املاکی را که در مازندران گرفت ، خوب در شکل خوبی بهره برداری کرد ، همینطور املاکی که در گرگان گرفت و مثال میزنند عرض کنم که تاسیس رامسر ، مهمانخانه رامسر ، مهمانخانه چالوس ، کاخ هائی که در نوشهر و بهشهر ساختند ، میگویند اینها همه آبادیهائی بود که رضا شاه برجایگاه همان املاک متنفذین کرد . حالا درعین حالی که این فلسفه یک فلسفه ایست که تا حدودی آدم را جلب میکند ولیکن من این عمل رضا شاه را بحساب مثبت او نمیگذارم برای خاطر اینکه اگر قصد و غرض این بود که از اشخاصی موضع نفوذشان را بگیرد، یا یک واحدهای کشاورزی که در ست از آنها بهره برداری نمیشد بیک طریق صحیحی بهره برداری بکند ، خوب این کارهائی که کرد چرا در شکل قانون نکرد ؟ چرا با اعمال نفوذ کرد ، چرا بازور کرد ؟ ولی دولت در اینکار مداخله نداشت

البته آن دولتی که بوجود آورد گفتیم طبق نرم های معین و مشخص عمل میکرد، اینجاها دولت عمل نکرد. رضا شاه با قدرت شخصی که بالاخره در نتیجه اعتباری که پیدا کرده بود آن قدرت را بهم زده بود، با آن قدرت اینکار را کرد. بهر حال اینکار کار صحیحی نبود، اینکار هرچند فلسفه ای که ذکر میکنمستند برایش تا حدودی ممکن است قابل قبول باشد، اما طریقی را که رضا شاه پیش گرفت خصوصا که این طریق بهر صورت در یک شکل منتهی میشد به نفع شخصی خودش، این طریق، طریق خوبی نبود و یک لکه سیاهی روی دامان رضا شاه گذاشت و شاید یک مقداری از جدائی مردم از رضا شاه مربوط میشود به همین عملیاتش. رضا شاه اگر این عملیات را نکرده بود مردم این اندازه ای که از او جدا شدند از او جدا نشده بودند. البته جدائی مردم از رضا شاه دلایل دیگری هم داشت ولی بنظر من یکی از دلایل همین بود، و اینکار خوبی نبود که رضا شاه کرد. بلی، عرض کنم که یک مطلب دیگری که راجع به رضا شاه بایستی بگویم راجع به خلعت و شخصیش، اینست که رضا شاه به قانون اهمیت میداد، بنده در موقعی که در عدلیه بودم دادستان کل را که منصوب کردم بنام آقای مجلسی بود، او زمان رضا شاه را درک کرده بود بعنوان قاضی و در چند مورد تماس داشت با کارهای رضا شاه. برای من نقل میکرد خیلی به قانون اهمیت میداد، همه چیز را میخواست در شکل قانون باشد. ولی البته گاهی اوقات کسانی که برای مسائل عمومی موظف بودند، مکلف بودند قانون وضع بکنند، قانون تهیه کنند و موجبات وضعش را فراهم کنند آنها البته راه غلط میرفتند. ولی او البته به قانون اهمیت میداد ( پایان نوار شماره ۳ ب )

#### شروع نوار شماره ۴

باین مناسبت یادآوری میکنم مسئله نامزدی و بعد ازدواج ولیعهد را، میدانید که بمناسبت های سیاسی رضا شاه علاقه داشت که ولیعهد ایران با خانواده سلطنتی مصر ازدواج کند. فوزیه نامزد شد اما ازدواج ولیعهد ایران با فوزیه مواجهه با یک مشکل قانونی بود. ولیعهد ایران بعد از رضا شاه طبعاً " پادشاه میشود و

زنش هم ملکه ایران میشد . مطابق قانون اساسی ملکه ایران بسایستی ایرانی الاصل باشد که فرزندش از مادر ایرانی الاصل باشد که ولیعهد بشود . خوب فوزیه ایرانی نبود ، مصری بود ، رضا شاه مراجعہ میکند به وزیر عدلیه اش دکتر متین دفتری یا آن موقع رئیس الوزراء بود ، رئیس الوزراء بود ، ولی البته رئیس الوزراءی بود که عدلیه هم در اختیارش بود ، بهر صورت در راه حل این مشکل بود . بخاطر اینکه این مشکل قانون اساسی بود و رضا شاه در مقابل این مشکل دست و پایش بسته است و باید مشکل را حل بکند ، خوب طبیعی ترین راه این بود که قانون اساسی را اصلاح کند . بالاخره رضا شاه مصلحت مملکت را مطابق تشخیص خودش این میدانند که ولیعهد ایران با خاندان سلطنتی مصر ازدواج کند ، موصلت کند ، خوب قانون اساسی را اصلاح کند آن ماده ای که این ضرورت را وضع میکند و منظور میدارد که بایستی ملکه ایرانی الاصل باشد این را اصلاحش میکردند . خوب بجای اینکار مرحوم متین دفتری قانون اساسی ایران را تفسیر میکند . چون مطابق قانون اساسی ، تفسیر قانون اساسی با مجلس شورای ملی است . قانون اساسی را باین شکل تفسیر میکنند و بموجب یک قانونی از تصویب مجلس میگذرانند که ایرانی الاصل بودن اعم از اینست که شخصی ایرانی باشد یا اینکه صفت ایرانی الاصل بودن را مجلس باو بدهد . بعد هم بموجب یک قانونی صفت ایرانی الاصل بودن را به فوزیه میدهند . کار لغوی بود ، درست است که تفسیر قانون اساسی با مجلس است اما تفسیر یعنی رفع یک ابهام ، یعنی شرح یک مجمل . قانون اساسی در این مورد نه ابهامی داشت و نه اجمالی ، مشخص بود میگفت که ملکه ایران باید ایرانی الاصل باشد ، یعنی پدرش ایرانی باشد و مادرش ایرانی باشد و تبعه ایران باشد . این هیچ ابهامی ، هیچ اجمالی نداشت که مجلس شورای ملی بیاید تفسیرش بکند . آخر تفسیر بخلاف ظاهر معنی اینست که .... غیر از اینکه کلمه تفسیر را مسخره کرده و بگویند معنی اینست که در مقام تفسیر قانون ، مجلس شورای ملی میتواند قانون اساسی را نقض کند ، بعد اسم این را میگذارند تفسیر ، کار صحیحی نبود بهر حال ولی تقصیر رضا شاه نبود . رضا شاه وقتی مواجه با اشکال قانون اساسی میشد نمیخواهد اشکال را نادیده بگیرد ، به مردان قانونی مملکت مراجعہ میکند و میگوید این اشکال را از طریق قانون حل بکنید . البته

در مورد این خصلتی که راجع به رضا شاه گفتم که رضا شاه مرد قانونی بود ممکن است بعضی ها تزییقاتی که در مورد اجتماعات و در مورد افرادی که اتهامات سیاسی داشتند این تزییقات را بنام نقض قانون اساسی و نقض قانون از طرف رضا شاه ارائه بدهند ، صحیح است ، صحیح است که در زمان ریاست شهربانی مختاری اشخاصی را بدون در نظر گرفتن منع قانونی که اشخاص را نمیشد بیش از بیست و چهار ساعت بدون قرار مستنطق توقیف بکنند ، توقیف میکردند ، اما نمیتوانم تقصیر این کار را باز بگردن رضا شاه بگذارم ، شاید آنهایی که متصدی امر بودند برضا شاه میگفتند که این اشکالات وجود دارد ، بعد رضا شاه دستور میداد که از طریق قانونی در صدد بریابند که بتوانند اشخاص را بیش از بیست و چهار ساعت هم در زندان ، بدون صدور قرار بازداشت از طرف مستنطق نگاه بدارند . پیش آمدهای دیگر هم هستند که میتوانند بیش از بیست و چهار ساعت اشخاص را نگاه بدارند در زندان ، البته حالا که فکر میکنم می بینم یک مورد دیگری هم بود که رضا شاه شخصا " به قانون بی توجه بود ، آن مسئله انتخابات بود ، در مسئله انتخابات مجلس شورای ملی رضا شاه قانون را رعایت نمیکرد ، آن دیگر مشخص بود ، حقیقتش اینست که قضاوت کردن نسبت به رفتار اشخاص بعضی اوقات مشکل است . از یکطرفی خوب بنده توصیف ایشان را از طرف یکی از قضات شنیدم که به قانون خیلی اهمیست میداد ، و بعد مسئله ازدواج پسرش را هم می بینیم . از یکطرف هم خوب میدیدیم به بعضی از قوانین که جنبه اساسی برای مملکت داشت بی اعتنا بود . نمیدانم چطور میتوانم اینرا توجیه بکنم ، البته میتوانم این مطلب را بفهمم اگر رضا شاه میخواست انتخابات آزاد بکند نمیتوانست دولت را در آن معنائی که الان شرح دادم بوجود بیاورد ، دموکراسی در آن موقع در شکلی که در ممالک متعارف هست میسر نبود ، انتخابات آزاد ، بطوریکه حکومت ، حکومت ملی باشد یعنی مردم موثر باشند در انتخاب دولت و بعد دولت عرض کنم کارهای عمومی را بدست بگیرد ، آن امنیتی را که رضا شاه میخواست نمیتوانست بدست بیاورد . شاید رضا شاه خوب با در نظر گرفتن این مطلب بعضی از قوانین را فدای آن مقصود اصلی خودش که بوجود آوردن یک دولت قوی بود ، میکرد . بهر حال از این لحاظ که بعضی از اصول را رضا شاه که جنبه اساسی هم داشت ، اصول دموکراسی را رعایت

نمیکرد و بعد مقتضیات ضروری را برای بوجود آوردن دولت، ممکن است که آدم رژیم رضا شاه را محاکمه کند ضرورت این وضع را بگوید و بگوید تا چه حدی لازم بود، تا چه حدودی مشروع بود، تا چه حدودی تجاوز باصول بود، تجاوز به قانون بود، واقعیات همین بود که بعرضتان رساندم.

سؤال: راجع به مدرنیزه کردن و ...

آقای دکتر باهری: حالا اجازه بدهید خانم ... حالا .. شما خیلی علاقه دارید، خیلی علاقه دارید که من از مدرنیزه کردن دفاع کنم حالا بشما عرض میکنم، بهر صورت رضا شاه شاید قوانین یعنی آن اموری که مربوط بود به اساس دولت اگر میدید با قانون تناقض دارد یا قانون را نمیشد در شکلی که شرایط مساعد برای بوجود آوردن دولت را فراهم بکند، نمیتوانست از تصویب بگذراند یا اجرا کند، شاید به آنها توجه نمیکرد وزیر پا میگذاشت، بهر صورت رضا شاه یک همچون آدمی بود، یک نظمی را بوجود آورد، یک دولتی را بوجود آورد، در بعضی از موارد بقانون بهمان اندازه اهمیت میداد میگفت که قانون اساسی را تفسیر و اصلاح نکنند، ترتیبش را بدهند که پسرش بتواند با یک دختر مصری ازدواج بکند، اما در موضوع انتخابات هم توجه بقوانین اساسی نمیکرد، عرض کنم که خوب دولتها در مقابلش عرض کنم که در حکم مامور و فرماندار بودند، مسئولیت سیاسی ... خاص مسئولیت فقط در مقابل رضا شاه داشتند، مسئولیت سیاسی برای خودشان فرض نمیکردند، اینها همه این مطالب بود، اما دولت رضا شاه، بهر حال بنده نگفتم رضا شاه دمکراسی ایجاد کرد، گفتم رضا شاه دولت بوجود آورد، و برای بوجود آوردن دولت بطوریکه دیدیم گاهی اوقات ناچار شد که ضرورت های دمکراتیک را هم فراموش بکند، اما همانطور که بشما عرض کردم معنای نظام رضا شاه بدون دریافتن جهتی که این نظام داشت هیچ معلوم نمیشد، و مخصوصاً "بعدازاینکه رضا شاه رفت و این نظام سست شد فقط آن جهت بود که معنای نظام رضا شاه را ادامه داد و استمرار نظام رضا شاه را تامین کرد، خوب این جهت چه بود، این جهت عبارت بود از جوابی که رضا شاه پیش خودش بیک بحرانی که جامعه ایران از اوایل سلطنت سلسله قاجاریه با آن مواجه بود،

این بحران چه بود؟ این بحران عبارت بود از رویا روئی تمدن غرب با تمدن ما، یعنی تمدن شرق. خوب این تمدن ما چه بود؟ این رویا روئی تمدن شرق چه بود. تمدن ما، که البته ارزش‌های اسلامی در تدوینش خیلی موثر بودند و البته بقایای تمدن باستانی ما که بعد از آمدن عرب‌ها و مسلمان شدن ایرانی‌ها مانده بود، اثر داشت. عرض کنم که نفوذ افکار تصوف از کشورهای مخصوصاً "ششرق، هندوستان و شاید از چین و آنجاها تاثیر داشت. اما شاید تعالیم اسلامی بیشتر در بوجود آوردن این فرهنگ موثر بود. این فرهنگ آن چیزیکه ملموس بود آثار یک اصل بود، آن اصل چه بود؟ اصل این بود که انسان به مادیات نباید توجه بکند، انسان نباید اسیر مادیات باشد، انسان بایستی با مواجهه با جهان مادی طوری رفتار بکند که جهان مادی همیشه اسیرش باشد، نه اینکه او اسیرش باشد. خوب این جهان بینی و این اصلی که مبنای فرهنگ ما بود در همه رشته‌های زندگی ما موثر بود، در اخلاق ما، در شعر ما، در روش تولید یا در تدریس ما، در مواضع علمی که مورد توجه علمای ما بود، اینها همه اثر داشت. یک چیز خیلی مهم که باید بآن توجه داشته باشیم، این طرز تلقی از عالم، یک آداب و عاداتی را هم در زندگی ما وارد کرده بود، یک خلق و خواهشی هم بما تحمیل کرده بود، یک تعصب‌هایی را هم بما تلقین کرده بود، آن اصل بجای خود، این آداب، این تعصب‌ها، این عادات، این خلق‌ها، این جهت‌هایی که در شئون مختلف زندگی ما هم بود، اینها یک جا، آن اصل یکطرف. شاید آن اصل و توجه بمعنا و انصراف از جهات مادی یک اصلی بود که "الیت" (Elite) بآن توجه داشت. اما این اصلی که "الیت" بآن توجه داشت آثارش و رشته‌هایی که از آن میدوید در سایر شئون، ملموس تمام طبقات بود؛ مثلاً "بامر تولید، جامعه زیاد توجه نداشت، به مسئله ثروت جامعه در کل اهمیت نمیداد، مثلاً" ثروت یک چیز مطلوبی تلقی نمیشد. البته در عین حال افراد کوشش میکردند مال همدیگر را ببرند و از طریق غصب و تجاوز به حقوق سایرین، افراد کوشش میکردند که صاحب مال و مکننت و توانائی بشوند. اما حقیقتش اینست که جامعه در کل متوجه تولید نبود، بکار کشاورزی میپرداخت. اگر به صنایع دستی هم توجه داشت، باز آن هم از نظر هنری و از نظر باصلاح خلق و ایجاد یک چیزهای زیبا بود. بعنوان یک ثروتی که مال اندوزی از آن طریق

بکنند ولی اینکه آنرا در کار " بیزنس " وارد نکنند نبود . انعکاس دیگر غیر از موضوع تولید در مسئله آموزش بود ، ما ذخائر بزرگ علمی داریم ، اما این ذخائر بزرگ علمی ما چه هست؟ ادبیات مان است ، تراوش های فکری و ذوقی مان هست ، بندرت یا شاید اصلاً یک ابداعی یک ابتکاری برای تسخیر یک گوشه ای از طبیعت توی کارهای علمی ما نیست . یقیناً " ایرانی توانائی و استعداد اینکارها را داشته ، کما اینکه حالا می بینید دارد . الان کسه می بینیم که جوانهای ایرانی متفرق شده اند در عالم و همکاری میکنند . می بینیم که در بسیاری از برنامه های علمی از همکاران غربی شان سرآمدند . من اینجا اسم باید بیاورم . دکتر جوان در کار " لیزر " اشعه لیزر " ( Laser ) یکی از آدمهای موثر هست . همانطور بسیاری از ایرانی های دیگر هستند که در اختراعات و اکتشافات و تسخیر باصطلاح طبیعت ، آشنائی با معادلات طبیعی برای تسخیر طبیعت ، از خیلی از اروپائی ها جلو افتادند . نمیخواهم بگویم جلو اند ، میخواهم بگویم همینطور مثل همه هستند فرق نمیکند . همانطور که در بعضی از رشته ها ، اروپائی ، هندی ، چینی ، روسی ، انگلیسی ، جلاست . اما در بعضی از رشته ها هم ایرانی جلو هستند . بنابراین این استعداد برای ایرانی وجود داشته که به معادلات طبیعی آگاهی و آشنائی داشته باشد و از آشنائی و آگاهی به معادلات طبیعی کوشش بکند طبیعت را تسخیر کند . اما فلسفه اینکه اساس " کولتور " ما را تشکیل میدهد اینست که ما دنبال تسخیر طبیعت نباشم ، برای اینکه تسخیر طبیعت بمعنای اینست که موجبات سلطه خودمان و موجبات قدرت خودمان ، موجبات ثروت خودمان را فراهم بکنیم و این در واقع جواب دادن به هوسها هست . در " کولتور " ما پیروی از هوس ممنوع است . بلی پیروی از هوس ممنوع است اما همانطوریکه مهار کردن هوس فضیلت هست ، آشنائی به معادلات طبیعت هم کمال است . اینجا یک غفلتی شده ، صحیح است که ما از معادلات طبیعی وقتی آشنا شدیم ، نایستی برای جواب دادن به هوسهای خودمان وارضای شهوت های خودمان استفاده کنیم . اما چرا معادلات طبیعی را نشناسیم ، چرا به اسرار طبیعت واقف نباشیم ؟ درست است که ما از نیروی اتم برای بمباران کردن افراد بشر نباید استفاده کنیم و باین ترتیب مسلط بشویم بر سسایر ابناى بشر ، اما آیا آگاهی بر معادلاتی که منتهی میشود ، اگر بکارش ببندند

به مهار کردن نیروی اتم ، آیا این آگاهی بد است ؟ نه ، این آگاهی بد نیست فضیلت است ، بنابراین من فکر میکنم که " الیت " ما یعنی نخیه های جامعه ما وقتی که با الهام از تعالیم اسلامی پرهیز میکنند از جواب دادن به هوس های خودشان و ضروری میدانند که از جواب دادن به هوس ها اجتناب بکنند ، ولی در همان موقع تشویق بکنند که طبیعت را باید شناخت ، خصوصا " که تمام معادلات طبیعت همانطور که قبلا " برایتان عرض کردم فطرت آدمی هست ، اصلا " مجموعه این معادلات در فطرت آدمی هست ، منتهی آدم باید تا مل بکند تا این گرد و غباری که زوی فطرتش هست برخیزد و عیسان ببیند ، یعنی تحصیل علم را و تحصیل علم یعنی کوشش ، برای خاطر اینکه این معادلاتی که جز فطرتش هست اینها را لمس کند و اینها را متوجه بشود ، علم در واقع بازیابی وجدان هست ، و وجدان انسان در بردارد این مجموعه معادلات را ، منتهی " الیت " ما اکتفا کرده است به اینکه ما نبایستی جواب شهوات خودمان را بدهیم ؛ جواب هوس های خودمان را بدهیم و نتیجتا " شوقی برای کشف معادلات طبیعی موجود نیست ، برای خاطر اینکه نبایستی از آن استفاده کرد برای سلطه جویی ، بنام یک فضیلت هم که تشویق نمیشود ، بنابراین در آموزش ما ، در فرهنگ ما ، در فرهنگی که مایه های استعدادی غنی دارد ، همانطور که شما عرض کردم ، در این فرهنگ هیچ کاری برای راه یابی به معادلات طبیعی که اساس تکنولوژی جدید هست وجود ندارد ، خوب همانطور که عرض کردم التزام باینکه انسان بایستی پرهیز کند از جهان مادی و اسیر جهان مادی نشود و بندهء جهان مادی نشود ، برای خاطر اینکه واقعا " حالا وقتی ملاحظه میکنید می بینید غرب در عین حالی که ماده را اسیر کرده ولی خودش اسیر است ، خودش اسیر این ماده است ، و چقدر هم اسیر واقعا " ، چقدر هم اسیر است ، آدم در این جامعه ، من بعضی اوقات فکر میکنم ، که اگر برای رفع حاجتش یک " سو " یا یک شاهی یا یک فرانک کم داشته باشد ، آن حاجت را نمیتواند برآورد کند ، اینقدر بنده مادی شده ایم . رفته بودم ماهی بخرم چندی پیش ، اول " رو " ( Rue ) " منادیه " اینجا یک ماهی فروشی بود ، ماهی خوبی داشت . من همیشه هم میرفتم از این ماهی میخریدم . یکروز رفتم ماهی بخرم ، وقتی ماهی سوا کردم کشید و اینها بمن گفت که ۳۵ فرانک و ۲۰ سانتیم میشود ، من ۳۵ فرانک پول خورد داشتم توی



جیبم ۲۵ سانت نداشتم . صد فرانکی توی جیبم بود و بیست سانت نداشتم . من فکر کردم حالا میگویند که بیست سنت را ندهم اشکالی ندارد . دیدم نه اگر بیست سنت ندهم اصلاً میگویند ماهی را بگذارو برو ، میدانید آدم .. حالا مسئله ماهی بود . شما ملاحظه کنید که اگر حواج خیلی ضروری که مربوط به حیات آدم باشد ، آدم اگر نداشته باشد نمیتواند ، یعنی آدم اینقدر اسیر است و اسیر مادیات است ، هیچی، آخر این آدم هر روز میآمد از من چیز میخرید ، سلام و علیک باهم داشتیم ، این انسان است ، حالا خوب فردا میآید ، امروز من بیست سنت از او نگرفتم ، فردا میآید لااقل یک " رز " ( Rose ) تعارف من میکند یک تشکری از من میکند ، یک خنده ای بمن میکند . . . این معنا ندارد که پول است مادیات است ، میدانید مسئله اینست که " کولتور " ما میگوید اسیر مادی نشو ، اسیر مادیات نشو ، بسیار خوب اسیر مادیات نشو ، اما مادیات را بشناس . قواعدی که حکومت میکند در این عرصه ، با این قواعد آشنا بشو ، مخصوصاً " که دشمن در کمین است ، مخصوصاً " که دشمن ممکن است از این قواعد برای سلطه خودش استفاده کند ، توهم این قواعد را بدان ، توهم بدان که چطور طبیعت را میشود مهار کرد . برای اینکه وقتی با موشک کوتاه برد یا بلند برد میزنند ، توهم بتوانی وسیله دفع آن موشک را فراهم کن . ولی " الیت " ما بدون این پیش بینی فقط آن اصل احتراز از مادیات و بنسبده مادیات نشدن را تشویق کرد و اشاعه داد و نتیجه اش اینکه تولید ما منحصر به کشاورزی بود ، آنهم در حدی که آفات سماوی و ارضی اجازه بدهد . حتی برای دفع آفات سماوی و ارضی هم کوشش نمیشد ، آنهم در حدی که طبیعت خودش وسایلش را باهمدیگر جمع و تفریق بزند و بما یک محصولی بدهد ، والا در صد باشییم که وسیله کشت را صنعتی کنیم ، وسیله آبیاری را وسیله مدرن بکنیم ، نه ، اینها نبود . اینها در حدی . . . ، اگر بکارهای هنری هم می پرداختیم آنهم بخاطر اینکه جواب ذوق مان را بدهیم . اگر قالی می بافتیم جواب ذوقمان را بدهیم . خوب البته این نوع زندگی که ناشی از این اصل هست ، یک عاداتی که یک خلق و خواهشی هم همراهش هست . این خود رسیدگی باینکه آداب و عاداتی که متصل باین اصل چه هست ، خودش یک بحث جالبی است . اما صفتهای خوب و تشنگی که در ادبیات ما از آن یاد میشود : صداقت ، جوانمردی ، فتوت ،

شجاعت عرض کنم که ایثار نفس ، معاونت ، اینها همه اش از همین جا ناشی میشود . برای اینکه انسان وقتی که بنده امور مادی نبود آنوقت وقتی که می بیند یک دوستش در یک گرفتاری هست ، برایش خیلی آسان است گذشت بکند . آدم وقتی که اسیر مادیات نبود خیلی کمتر در بن بست قرار میگیرد که برای رفع بن بست دروغ بگوید اینست که صادقانه بهر حال تمام خصلت های خوبی که در ادبیات ما انعکاس دارد ، به ادبیات ما رنگ میدهد ، رونق میدهد ، بیشترش ناشی از توجه به همین جهان معنویت و احتراز از مادیت است ، و بنده مادی نشدن خوب این " کولتور " ، هست ، حالا این " کولتور " طی قرنهای گذشته ، نسج این کولتور ، حالا چطور از اوایل دوره قاجاریه این کولتور ما را در مقابل یک بحران گذاشته ، چه پیش آمده ؟ پیش آمد اصلی و اولش اینست که یک مقداری از آدمهای ما ، ابنای ما رفتند خارج و زندگی مادی اینجا را لمس کردند . طرز لباس پوشیدن ، طرز نشستن ، طرز برخاستن ، طرز غذا خوردن ، نوع غذا ، نوع مشغولیات ، اینها چیزهای اینجا را دیدند ، اینها حالا برگشته اند ایران . اولاً که خودشان که بکلی شیفته شدند ، و انسان یکی از خصلت های اینست که خیلی مشکل است که از هوس احتراز کند ، در عین حال که آن اصل اول کولتور ما احتراز از هوس است ، این یک چیز طبیعی انسان است . این طبیعی انسان است که تسلیم هوس بشود : قشنگی های اینجا را می بینند ، می آیند ، رقص اینجا را می بینند ، لباس های قشنگ زن ها را می بینند ، می آیند اینجا می بینند " کوآفور " ( Coiffeur ) و سلمانی زنها اینجا چطور است ، می بینند لباس های مردها چقدر " الگان " است ، می بینند کفش ها چقدر قشنگ است ، حالا در ایران هم که این چیزها موجباتش نیست ، حالا که می آید آنجا اولاً خودش همیشه چشمش بطرف غرب است و ضمناً " قصه هائی را هم که در اینجا دیده با یک مقدار اضافات آنجا نقل میکند ، خوب مردم را قلقلک میکند . یواش یواش چشمها متوجه آن دنیا میشود . از طرف دیگر آن دولتها هم دنبال مشتری میگردند ، مشتری چه میگردند ؟ مشتری همین متاع خودشان میگردند ، متاع خودشان که تولید تمدن خودشان هست ، برای اینکه این متاعی که تولید تمدن خودشان هست بفروشند ، بایستی تمدن خودشان را معمول کنند ، متداول کنند و مطلوب بکنند . اینست که با شکل مختلف کوشش میکنند این تمدن را در داخل ایران . . خوب یک